

اسپید

در امریکانز
\$1.50

هفته نامه مردم افغانستان

شماره ششم / سال سی و دوم / ۳۰ سنبله ۱۴۰۲ / ۲۱ سپتمبر ۲۰۲۳ / شماره مسلسل ۱۱۱۰

از مرگ نترسم که مددکار من است در روز پسین مونس و غمخوار من است

اجداد مرا برده به سر منزل خاک این مرکب خوشخرام رهوار من است

شادروان استادخلیل الله خلیلی

افغان مینی مارکیٹ عرضه کنندہ
انواع مواد خوراکی و وطنی

یگانہ مغازہ افغانی
در منطقه واشنگتن بزرگ
که تازه ترین مواد خوراکی، میوه های فصل، نان های تازه وطنی، روت ها، میوه های خشک تازه وارد از افغانستان، و گوشت های تازه مرغ، بره، گوسفند، گوساله و گاو را با بهای مناسب تقدیم می کند

6566 Backlick Rd. Springfield, VA
22150
Tel: 703-644-0186 Cell: 703-499-3313

گریز اجباری

ماجرای دو مهاجر افغانستانی

Forced to

Flee

A Tale of Two
Afghan Refugees



Afzal Nasiri

نگارش محمد
افضل ناصری
را علاقمندان
از آمازون به
دست آورده
می توانند.

Amazon.com

amazon

گزارشی از محفل 22 دومین سالگرد شهادت قهرمان ملی و شهید صلح استاد ربانی و هفته شهید در ایالت ورجینیا



عده از حاضرین در این محفل باشکوه

قومی، سمتی، حزبی و مانند این‌ها، آن فرصت را به چالش تبدیل کردند و امکان‌های نهفته در آن وضعیت را به نابودی کشاندند. یکی نگران آن بود که مبادا به پوهنتون دانشگاه گفسته شود، دیگری پریشان که چرا تلویزیون‌ها موسیقی پخش می کنند، سومی هیاهو داشت که سگ‌شوها از غرب آمده‌اند و جای «باتوران» را میگیرند، و چهارمی دعوا داشت که چرا وابستگی در فلان وزارت و سفارت مقرر نشده‌اند.

مردمی که نه در کی از جهان داشتند و نه از تاریخ، تصمیم گرفته بودند ماندگارترین بلاهت را در برخورد با فرصت‌های کم‌نظیری تاریخی به نام خود ثبت کنند. آنان به جای اندیشیدن به این که چگونه آن شرایط یگانه را نقطه عطفی بی‌بازگشت به سوی آینده‌ای روشن تر بگردانند شب و روز در پيله تئوری توطئه چرخیدند و همه توان خود را صرف هیچ کردند.

اکنون گرد و غبار یازدهم سپتامبر فرونشسته و از دیده‌ها در حال محو شدن است. هر چند با تراکم نیروهای افراطی در افغانستان زیر سیطره طالبان، احتمال رخ دادن هر فاجعه‌ای در منطقه وجود دارد، اما تلاش این گروه متمرکز بر این است که به طرف‌های غربی اطمینان بدهد که یازدهم سپتامبر دیگری تکرار نخواهد شد.

آن عده از عناصر سیاسی که منتظر تکرار چنان رویدادی هستند تا دوباره شاهد لشکرکشی ناتو به افغانستان باشند مانند اصحاب کهف در خواب سنگین خود فرورفته از مدار تاریخ بیرون خواهند شد.

باید پذیرفت که زمانه دگرگون شده است و نسل‌های جدیدی پا به صحنه نهاده‌اند، و مردم با نیازهای جدیدی رو برویند. اگر از اشتباهات گذشته عبرت گرفته شود می‌توان برای فردایی بهتر، آمادگی‌های بیش‌تری متناسب با حال و روز این زمانه گرفت. پی بردن به خطاها گام نخست است. تاریخ را نمی‌توان به عقب برگرداند، اما سرنوشت را می‌توان از سر نوشت.

استاد محمد محق

کانادا

یازدهم سپتامبر از روزی تاریخی به خاطره‌ای تاریخی

یازدهم سپتامبر یکی از روی‌دادهای تکان‌دهنده و تاریخی ساز دوران ما بود، به گونه‌ای که شماری از صاحب‌نظران می‌گفتند می‌توان تاریخ معاصر را به پیش از یازدهم سپتامبر و پس از آن تقسیم کرد. آن روی‌داد پیامدهای مختلفی داشت، از پدید آمدن تدابیر گسترده امنیتی در جهان تا مناقشه‌هایی که پیرامون آن شکل گرفت و تأثیری که بر چینش قوا در سطح منطقه‌ای و جهانی داشت. یکی از پیامدهای آن حادثه تغییر رژیم در افغانستان آن زمان و روی کار آمدن نظامی نو بود که در آغاز بسیاری از شهروندان این کشور را به آینده امیدوار کرد، امید به ورق خوردن تاریخ و گشایش فصلی جدید، فصلی عاری از جنگ و ویرانی و آکنده از شکوفایی و آبادانی. آن امید اما بسیار زود جایش را به ناامیدی و آن هیجان جایش را به سرخوردگی داد. اکنون آن حادثه به تاریخ پیوسته است. قربانیان حادثه یازدهم سپتامبر به فراموشی سپرده شده‌اند و وابستگان‌شان یا از دنیا رفته‌اند و یا خاطره‌ای کمرنگ از آن رویداد به یاد دارند. سیاستمدارانی که در آن زمان در متن حوادث قرار داشتند اکنون در حاشیه روزگار لمیده و در حال تماشای روی‌دادهای تازه‌اند. نسلی که اکنون ساکن‌دار سیاست در ایالات متحده و کشورهای هم‌پیمان آن است با محاسبه یازدهم سپتامبر سیاست‌گذاری نمی‌کند و دید امنیتی‌اش به تحولات جهان دگرگون شده است.

پس از یازدهم سپتامبر، برای افغانستان فرصت خروج از انزوای سیاسی و پیوستن به خانواده بزرگ جامعه جهانی فراهم آمد، اما در میان رهبران سیاسی این کشور ظرفیت استفاده از این فرصت کم‌نظیر تاریخی وجود نداشت و آنان با پرداختن به قضایای خرد و ریزه و استهلاک توان سیاسی جامعه در دعوای

برنامه بزرگداشت بیست و دومین سالگرد شهادت قهرمان ملی احمدشاه مسعود و استاد برهان الدین ربانی شهید صلح کشور و هفته شهید، ساعت ۱۱ صبح روز یکشنبه دهم سپتمبر ۲۰۲۳ در تالار شکوهمند چری بلاسم، با تلاوت آیات قرآن مجید توسط قاری غلام رسول صابری آغاز یافت، بعد سرود ملی دولت مجاهدین نواخته شد. محفل به گرداندگی آقای عین‌الدین بیگ تحت عنوان مسعود مبارزه علیه تروریسم - مسعود و حقوق زنان به پیش رفت.

ابتدا محمد آصف آشنا سخنرانی نموده در مورد شهادت بزرگمرد تاریخ صحبت نمود، بعد پیام ویدیویی احمد مسعود رهبر جبهه مقاومت ملی نشر گردید، بعد بانو ذینوره بابایی به زبان انگلیسی در مورد مسعود و حقوق زنان سخنرانی نمود. سپس پیام ویدیویی صلاح الدین ربانی رئیس جمعیت اسلامی افغانستان نشر شد، بعد داکتر سید مخدوم رهین صحبت نموده از خاطرات خود با آمر صاحب شهید بیان نمود، متعاقباً پیام صوتی بریالی سنگین پخش گردید سخنران بعدی شیرشاه عابد بود، بعد پیام صوتی فرمانده خالد امیری شنوای شد بعد عبدالله خداداد صحبت نموده به تعقیب وی محب الله نوری صحبت نمودند همچنان یک نوجوان بنام نیکخواه شعری در وصف آمر صاحب به خوانش گرفت و در اخیر کوشان وجدانی صحبت نمود.

محور سخنرانی‌ها مسعود و مبارزه ضد تروریسم، مسعود و حقوق زنان بود. برنامه ساعت سه بعد از ظهر با دعای خیر به ارواح پاک شهدای کشور، بویژه احمدشاه مسعود شهید قهرمان ملی و استاد برهان الدین شهید و همچنان فلاح ملت ما و نجات افغانستان از شر طالبان مزدور پایان یافت. سپس حضار که تعدادشان نزدیک به یک هزار نفر در داخل تالار و بیرون آن می‌رسید، به صرف نان چاشنت پرداختند که توسط مدیران چری بلاسم بنکویت هال، زیر نظارت حاجی محمد عمر شجاع تهیه شده بود.

با حرم: داکتر رحمان مبارز

پروفسور دکتر ذبیح الله التزام گلبرت، اریزونا

وضع دالر در بازار بین المللی

(بخش یابانی مقاله): از یاد سالانه مقدار پول یکی از عوامل تورم پولی یا انفلاسیون دانسته شده است. با وجود عظمت اقتصاد امریکا تورم پولی ارزش دالر را در طول تاریخ شدیداً تقلیل داده است. از زمان بحران شدید اقتصاد امریکا (۱۹۲۹ الی ۱۹۳۳) فیصدی تورم پولی در امریکا بطور اوسط تقریباً چهار فیصد در سال بوده که طبق آن مبلغ ۲۳۳۹۵ دالر امروز معادل یک هزار دالر سال ۱۹۳۳ می باشد. به این حساب ارزش یک دالر در سال ۲۰۲۳ فقط معادل چیزی کمتر از چهار ونیم سنت سال ۱۹۳۳ است که گویا در مدت نود سال تقریباً نود و شش فیصد ارزش دالر در امریکا تبخیر کرده است. برای اینکه تصویر تنزیل قوه خرید دالر از سال ۱۹۳۳ به این طرف بیشتر انعکاس یابد به تحول نرخ طلا و قیم یک تعداد اقلام استهلاکی در امریکانگاری میباید از قیمت طلا و مینییم قیمت طلا که در سال ۱۹۳۳ فقط سی و پنج دالر فی اونس بود در جولای ۲۰۲۳ به تقریباً دوازده هزار دالر تقیافت. بهمین منوال اگر بالای اقلام ذیل سی و پنج دالر در سال ۱۹۳۳ مصرف بعمل می آمد امسال مبلغ ذیل باید بالای شان پرداخته شود: خوراکی باب ۱۲۱۸ دالر، جای رهائش ۱۴۷۹ دالر، دوا و داکتر ۲۰۶۱ دالر، سائر اجناس و خدمات ۲۷۴۷ دالر. در سال ۱۹۳۳ نرخ اوسطی اقلام ذیل بطور نمونه قرار آتی بود: سیب سه سنت فی پوند، گوشت گاو اعلی ۲۲ سنت فی پوند، گوشت گوسفند هفده سنت فی پوند، نان گندم پنج سنت فی بسته حاوی بیست اونس، همبرگر ده سنت، کچالو یک سنت فی پوند، پیاز سه سنت فی پوند، برنج شش سنت فی پوند، شکر پنج سنت فی پوند، پطرویل ده سنت فی گیلن، سگرت پانزده سنت فی قطی و کشیدن یک دندان صرف یک دالر! خوانندگان محترم قیمت های امروزه اقلام فوق الذکر را به منظور مقایسه با مراجعه به بازار در یافت می توانند.

در عصر حاضر ۶۰٪ ذخایر بانکها، ۴۵٪ قرضه ها، ۹۰٪ تبادلات اسعاری و ۸۰٪ معاملات تجاری دنیا اساس دالری دارند. با وجود چنین اهمیتی که دارد، دالر به مقایسه یکتعداد اسعار دگریک پول نسبتاً ضعیف بحساب میرود و در قطار پولهای قوی در ردیف دهم قرار دارد. امروز قویترین پول دینار کویت است که بعد از آن بالترتیب دینار بحرین، ریال عمان، دینار اردن، پوند استرلنگ، دالر جزائر کیمین، یورو اروپایی، و فرانک سویسی میباشد. قوی بودن یک سعر را عوامل اقتصادی و سیاسی تعیین مینمایند. هر قدر یک مملکت قوی و مستقر باشد بهمان پیمان پولش از اهمیت برخوردار است. از یاد سرعت توسعه تولیدات داخلی، استقرار سطح قیم، بلند بودن فیصدی ریح بانکی، بلند بودن سطح استخدام، بلند بودن سطح مصوئیت وامنی، و فقدان خطرات ناشی از نا آرامی داخلی همه اثرات مثبت بر ارزش و مطلوبیت پول یک کشور ازانی مینمایند. یکتعداد شاخصهای مقداری نیز طرح شده اند که به اساس آنها میتوان وضع آیند را یک سعر را پیش بینی کرد که آیا ارزش یک پول رو به تزاید است و یا رو به تنازل. یکی از این شاخصهای مروج مقایسه قیمت دالراست بایک مرکب شش پول مهم جهان که بهر یک آن وزن نسبی معین تعیین شده و از ۱۹۷۳ به این طرف مورد استفاده قرار یافته است. درین شاخص یورو ۶/۵۷٪، ین جاپان ۶/۱۳٪، پوند استرلنگ ۹/۱۱٪، دالر کانادا ۱/۹۱٪، کرونای سوئدنی ۲/۴٪ و فرانک سویسی ۶/۳٪ وزن دارند. این شاخص بنام (شاخص دالر امریکایی) مسمی گردیده است. اگر وزن این شاخص بطور مثال یکصد و ده باشد تعبیر میگردد که دالر ده فیصد قوی شده و بر خلاف اگر وزن شاخص نود باشد از آن چنین برمی آید که دالر ده فیصد ضعیف شده است. دالر قوی معنی آنرا دارد که یک دالر با مقدار زیاد تر سایر پولها نسبت به گذشته معاوضه میگردد و برخلاف دالر ضعیف معنی آنرا دارد که یک دالر نسبت به گذشته با مقدار کمتر سایر اسعار تبادل میشود. دالر قوی به منفعت مستهلکین امریکایی که دالر را به خارج مصرف میکنند تمام میشود و دالر ضعیف به خساره شان است. دالر قوی به نقص صادرات امریکا و به نفع وارداتش می انجامد. توریستهای امریکایی از دالر قوی منتفع میگردند و خارجیان که به امریکا سیاحت می نمایند از دالر قوی خساره مند میشوند چون دالر را به قیمت گرانتر میخرند. کمپنیهای امریکایی از قبیل مکدانلد که در خارج فعالیت دارند و قسمت عمده درآمد شان از خارج حاصل میگردد از ناحیه صعود نرخ دالر متضرر میگردند.

فابریکه داران در خارج که تولیدات شانرا به دالر امریکایی به امریکا بفروش می رسانند از قوی شدن دالر فایده میبرند و قیمت سهام شان بلند میرود و بر خلاف آن مؤلدینی که محصولات شانرا از امریکابه خارج می فروشند نفع کمتری بدست میآورند و قیمت سهام شرکت های شان تنزیل می کند. در مجموع قوی شدن دالر در امریکا کسر بیلانس تجارت امریکا را توسعه می بخشد زیرا که امتعه و خدمات وارداتی برایشان ارزان تمام میشود. فرض شود که یک عراد را موتر اروپایی هشتاد هزار یورو قیمت دارد و قیمت هر یورو یک دالر و سی و پنج سنت است. وارد کننده امریکایی برای خرید این عراد باید یک لک و هشت هزار دالر امریکایی بپردازد. اگر احياناً قیمت یورو به یک دالر و بیست سنت تنزیل نماید آنگاه موتر مذکور برای مشتری امریکایی نود و شش هزار دالر تمام می شود.

تا زمانی که دالر قوت خود را حفظ نماید قیم امتعه وارداتی به سیر نزولی خود ادامه میدهند مگر اینکه امریکا دچار انفلاسیون گردد. انفلاسیون قوه خرید دالر را کاهش میدهد و مفاد ناشی از بلند رفتن نرخ دالر رامی ربا بد. اما اگر در عین زمان انفلاسیون دامنگیر کشورهای خارج هم شود در آن صورت ترقی دالر به توسعه کسر بیلانس امریکا کما پیش ادامه میدهد. نا گفته نماند که افزایش در نرخ دالر به انکشاف حجم ذخایر دالر در بانکهای مرکزی خارج می انجامد و تنزیل در نرخ دالر از حجم چنین ذخایر میکاهد. چنین یک رویداد عمدتاً کشورهای غریب را متضرر میسازد زیرا آنها مجبور میشوند که به اسعار غیر دالری از قبیل یورو، پوند استرلنگ، ین جاپانی و غیره رو آورند و آنها را به قیمتهای گزافتر اکتیاف کنند که ازین ناحیه خاصاً در خرید دوا و غذا و پس پرداخت دیون خارجی شان دچار تکلیف می شوند.

بملاحظه شاخصی که فوقاً تعریف شد قیمت دالر امریکاز سال ۱۹۷۳ به این طرف شدیداً متغیر و غیر مستقر بوده و هر سال تغییر کرده است و بعضاً تغییرات خیلی فاحش بوده است. مثلاً اگر اساس شاخص را در سال ۱۹۷۳ عدد صد قرار دهیم در سال ۱۹۸۵ وزن شاخص به ۱۱۶۵ از تقا نمود و در سال ۲۰۰۸ به هفتاد و یک تقلیل یافت. اخیراً دالر به مقایسه یکتعداد اسعاری از قبیل یورو، ین جاپانی، فرنک سویسی، پوند استرلنگ و دالر کانادا از قوت بیشتر برخوردار گردیده است. جنگ روسیه و یوکرین یکی از اسباب این رویداد بشمار میرود. چون امریکا یک کشور آرام و با امن است عده ای از ممالک ترجیح میدهند که ذخایر اسعاری شانرا در امریکا جابجا کنند و از مصوئیت بیشتر برخوردار باشند و این وضع تقاضای بین المللی برای دالر را افزایش می بخشد.

در پهلوی آن مجادله فد در مقابل انفلاسیون در امریکا از طریق بلند بردن فیصدی ریح بانکی دالر را قوت بخشیده است. پالیسی فد اینست که سطح انفلاسیون به دو فیصد تقلیل یابد و آنها هم از راه بلند بردن ریح بانکی (دسکونت) متأسفانه یکی از عواملیکه هنگامه برخلاف دالر به سطح بین المللی برپا کرده است پیش آمد نامناسب خود امریکا است مبنی بریکه تازی اش که برخلاف قوانین بین المللی دست به تعدیرات اقتصادی علیه بعض کشورهای مطابق به میل خود دراز کرده و میکند. روسیه یکی از ممالکیست که بعد از تعرضش بر یوکرین معروض به سانسور اقتصادی امریکا گردید و مبلغ سه صد بلیون پس اندازش در امریکا منجمد شد. تعداد دگر نیز مثل افغانستان، بلاروس، برما، جمهوری افریقای جنوبی، کیوبا، کوریای شمالی، ایران و سوریه شامل لست این نوع محکومین اند. هر گاه امریکا بخواهد میتواند ذخایر اسعاری هر کشور را که در بانکهای امریکابه ودیعه گذاشته است منجمد سازد. چنین تشبث امریکا تعدادی از ممالک را وار خطا ساخته تمایل شانرا به بیرون کشیدن پس اندازهای شان تقویت کرده باعث شده تا دست امریکا را از دامن خود کوتاه سازند. تعدادی از کشورهای در جستجوی پولی هستند که در عوض دالر امریکانه تنها به صفت ریزرو بین المللی از آن کار گرفته شود بلکه در انجام معاملات تجاری روزمره شان هم وسیله قرار گیرد.

چین که بعد از امریکا قویترین اقتصاد را در دنیا میچرخاند درین ساحه پیشگام شده تا رقیبی برای دالر به صفت ذخیره بین المللی انتخاب گردد و معاملات تجاری کشورها وسیله پولی جدا از دالر امریکانجام یابد. چین یکی از پنج کشور است که یک بلاک (سازمان) اقتصادی را تشکیل داده که دگر اعضای آن برازیل، روسیه، هند و افریقای جنوبی میباشد. این بلاک بنام (برکس) یاد میگردد که چهل و یک فیصد نفوس دنیا را دربردارد و مسؤل بیست و چهار فیصد تولید غیر خالص داخلی دنیا می باشد. یکی از اهداف این گروه رایج ساختن پولیست که بحیث ریزرو بین المللی استعمال شود و نقش دالر امریکا را در آن ساحه کوچکتر سازد. اعضای این گروه از مدتیست اقدام کرده اند تا معاملات تجاری را با بعضی کشورها به پولهای همدگر خود یعنی غیر دالر امریکایی انجام دهند. مثلاً چین و برازیل مصمم اند که

حسن ناصح وودبریج، ورجینیا
مخمس بر غزل (مجتبی کاشانی)
 تو میندار که من بی وطنم گر چه دور از وطنم در وطنم
 همه در فکر تو و ماو منم (تومیندار که در فکر تنم)
 (نگران سرطان وطنم)
 گر وطن خوار شود ماهمه نیز دست اغیار شود ماهمه نیز
 بی مدد گار شود ماهمه نیز (او که بیمار شود ماهمه نیز)
 (منکه بیمار شوم یک بدنم)
 وطن از دست خسان در بدر است رهبران در طلب سیم و زر است
 خاک در حیطه چند بی هنراست (وطنم از تن من خسته تراست)
 (درک کن درد مرا از سخنم)
 همگی غرق در اندیشه خویش ندهند در ره توحه خویش
 همه در فکر خود و عصبه خویش (به توسو گند که از غصه خویش)

(لحظه پیش تو من دم نزنم)
 زن و مرد وطنم در تشویش نوجوانان و طن زار و پریش
 دختران در غم آینده خویش (من از آن یوسف گمگشته خویش)
 (مالک بسوی خوش پیرهنم)
 کی بسر می رسد این رنج و محن غم بی نانی و تابوت و کفن
 درد و اندوه فراوان کهن (کی برون آید از آن چاه وطن)
 (کاش روزی که در آن زنده منم)

بوسیله ریل برازیلی و اووان چینیایی معامله نمایند. چین و روسیه نیز با روبل روسی و اووان چینیایی همین اکنون با همدگر خرید و فروش میکنند. امارات متحده عرب نفت خود را بالای چین به اووان چینیایی سودا میکند. چین و جاپان موافقه کردند تا تجارت بین خود را به اسعار ین جاپانی و اووان انجام داده از دالر تجنب ورزند. عراق خرید اقلام گرانه از قبیل خانه و موتر و امثالهم را به دالر امریکایی توسط اتباع خود منع کرده است. مصر فروش اسناد قرضه را که به ین جاپانی قبلاً عرضه میداشت حالا فروش آنرا به اووان چینیایی نیز آغاز کرده است. در کشورهای خلیج سوا از کویت پولهای شان به دالر امریکا مرتبط شده ولی اخیراً در چوک دنیا چکچکه پخش است که آنها این رشته وابستگی را منقرض خواهند کرد.

اعضای انجمن کشورهای جنوب شرق آسیا دارند معاملات تجاری میان خود را به پولهای ملی خود انجام میدهند و از دالر تبر میروشند. کینیا با عربستان سعودی و امارات متحده عرب توافق نمود تا نفت را ازین دو منبع به کریدت اکتیاف نموده و قیمت آنرا به شلنگ کینییایی بپردازد. یک تعداد ممالک دگر بشمول الجیریا، ارجنتاین، بحرین، مصر، اندونیزیا، زمبابوی، ایران و عربستان علاقه نشان داده اند تا به گروه برکس بیوندند. حتی ملل متحد خواهان یک پول دگر است که جایگزین دالر بحیث ریزرو بین المللی گردد.

پس معلوم است که دالر امریکا منزلت خود را بصفت ریزرو بین المللی رفته رفته از دست میدهد و تعداد زیادی از ممالک در تجارت و استقراض به پولهای ملی رومی آورند. تقلیل نسبی نقش و اهمیت بین المللی دالر امریکا در ساحه جهانی عجالتاً منتج باین نخواهد شد که پای دالر از گلیم معاملات بین المللی بکلی بیرون کشیده شود. امریکا هنوز هم قدرت والای سیاسی و نظامی و استخباراتی و اقتصادی را در دست دارد که به وسیله آن بالای تعداد زیاد ممالک اعمال نفوذ می تواند. از صحنه کشیدن اشرف غنی از سیاست در افغانستان و عمران خان در پاکستان دو تا از نشانه های اند که از اقتدار امریکا حکایت میکنند. امریکا وقتی از برسمیت شناختن امارت اسلامی ابا وریزید دفعتاً تمام کشورهای دوست و دشمن از امریکابدون قید و شرط برسبیل ارضای خاطرش پیروی کردند.

امریکا اگر به منفعت خویش تشخیص دهد میتواند آتش بدبختی را در تقریباً تمام اکناف جهان مشتعل سازد. سیاست پولی بانک مرکزی اش همین اکنون پالیسیهای اکثر ممالک متحابه را تحت الشعاع قرار داده است. از طرف دگر چین هم زیاد قابل اعتماد نیست. اول اینکه چون اقتصادش آزاد نیست نمی تواند مطابق ایجابات عصر خود را در مواقع ضرورت عیار و جوابگو سازد. علاوه آن خواستهای اعضای برکس متجانس نبوده هر یک نصب العین متفاوت دارد.

سوم اینکه حتی بین بعضی اعضای برکس مخالفت سیاسی نیز مستولی میباشد مثلاً بین چین و هند. از آنرو اعضای این بلاک فعلاً صرفاً به انجام دادن تجارت بین همدگر به پول های ملی خود شان تمرکز کرده اند و نه به ایجاد یک سعر (یا نرخ، پول) مشترک و واحد که رقیب دالر شود.

به نظر بنده عجالتاً از رهگذر سقوط احتمالی دالرا از اریکه اش بحیث ریزرو بین المللی نباید زیاد نگران بود. پائین آوردن سلطان دالر را از سر برش کار آسان نیست. /

Maids Weekly
 12286 Ashmont Ct. # 202
 Woodbridge, VA 22192 - 7075 U.S.A.
 Tel/Fax : (703) 491-6321
 mkqawi471@gmail.com

ناشر و مدیر مسؤل: محمد قوی کوشان

انجنیر عبدالصبور فروزان

نیوجرسی

سرگذشت ابراهیم نبی علیه السلام

پوست به گذشته: در یکی از ایامی که پدر و فرزند همه روز را به عبادت و طواف کعبه سپری کرده بودند سوسمای شب آهسته آهسته آسمان مکه رامی پوشانید، هردوبه منزل رفتند و ابراهیم(ع) که خستگی روز را احساس میکرد زودتر بخواب رفت و در رویاهایش پیامی از خالقش آمد که یا ابراهیم یگانه فرزندت را در محلی که برایت نشان میدهم، برده کاردی با خود داشته باش و در آنجا او را برای مابادست خود ذبح کن و قربانی راه حق سازش. ابراهیم ع که در مهربانی و نرم دلی خدایش راستایش کرده بود، چنین آزمونی که یگانه فرزندش که به او هر روز بیشتر انس میگرفت بدست خود ذبح نماید، از ثقیل ترین آزمونهایی بود که به آن مواجه شده بود و عطوفت پدری و فرزندگی آنرا دشوارتر میساخت.

ابراهیم از خواب برخاست، طاعت و عبادت خدایش را نمود ولی آن رویا او را در خود پیچانیده و هر چند تلاش میکرد از آن رهایی نمی یافت. همه روز را در اندیشه بود و رویای دیشب آزارش میداد، هر لحظه در فکر و خاطرش خطور می کرد که چطور بیدرگاه خداوند دعا کرد که فرزندگی به او عنایت فرماید، به نو جوانی اسماعیل و چشمان جذابش می نگریست ، به هاجر که مادر بود و به دردها و بی کسی هایش، به موهای سپید و قامت خمیده اش می اندیشید و با خود می گفت مگر این چه رویایی بود، آیا پیام خدا بود یا چیزی دیگری؟ تمام آن روز را با همین اندیشه ها گذراند و شب شد و با آن اندیشه ها خوابید و پیام خدا باز در رویایش آمد که یا خلیل من، مگر توجهی به فرمان مانکردی، اسماعی را در آن محلی که برایت نشان می دهیم ببر و بادست های خود او را ذبح کن و نذرانه ات را ادا بساز!

ابراهیم ع از خواب برجست، و جودش میلرزید و از هیبت آن رویا سراپایش در عرق بود، به عبادت خداوند(ج) نا آرامشی باید ولی همهٔ روز یاد آن رویا وجود مبارکش را میفشرد و لحظه بی از اندیشیدن به آن فارغ نبود، همه روز هر جایی که رفت آن رویا همراهش بود و پریشانی خاصی در سیمای مبارکش نمایان بود. تمام روز به اسماعیل نوجوان و به قامت رسای او مینگریست به آن می اندیشید که رشد کرده بود و دستیار پدر شده بود، به هاجر نگاه میکرد که مادر بود و قلبش مالمال از محبت یگانه فرزندش بود، به تنهایی خود فکر میکرد و به دردهایی که هاجر کشیده بود.

هاجر پریشانی همسرش را درک کرده ولی نمیدانست که چه سبب تشویش و وسوسهٔ او شده است. تمام روز با آن پریشانی های خاطر گذشت و شب فرا رسید و سیاهی آن آسمان مکه را دوباره پوشید و مردم آهسته آهسته همه در خواب رفتند، اما ابراهیم ع تا پاره بی از شب بیدار بود و به رویای شبهای گذشته می اندیشید و وقتی خواب رفت آن رویاها قبلی تکرار شد و هاتقی می گفت :

یا ابراهیم آنچه از تو میخواهم مگر در موردش اندیشیده یی، اسماعیل یگانه فرزندت را در محلی که ترا نشان میدهم برده و بادستهای خود ذبح کن و براه هدایت قربانتش نما! «ابراهیم را این پیام و این رویای نیمه شب آنآ بیدار ساخت ولی امشب دلهره یی از ذبح یگانه فرزندش نداشت و یقین کرد که آن رویا نه بلکه امر خدای یکتا و تواناست، و آنچه از شب باقی مانده بود به توبه و استغفار، به طاعت و شب زنده داری سپری کرد.

صبح فرا رسید و آفتاب بر فراز مکه بلند شد، در آن روز نور خاصی در اطراف آن شهردیده میشد، گویی همهٔ ملائک فرود آمده بودند و ابتلاء بزرگ میان یک بندهٔ خاص، ابراهیم ع و خالقش را تماشا میکردند. ابراهیم ع همسرش هاجر را گفت من و اسماعیل امروز سفری داریم لباس تمیز و تازه او را بپوشان و سر و صورت و موهایش را آرایش کن. هاجر یکدست لباس سفیدی که اسماعیل داشت به تنش کرد و سر و صورت و موهایش را چنان آراست که چهرهٔ زیبایش دل از قفسهٔ هرسینه میکشید و چشم را راحت و آرامش میداد.

اسماعیل نوجوان به تعقیب پدر بسوی محلی که خداوند (ج) نشانی گفته بود براه افتید و ابراهیم ع کارد و ریسمانی نیز بهمراه داشت. روایت است که ابلیس نزد هاجر رفت و گفت ای هاجر یگانه فرزند دلبندت را به کشتی آراستی، هاجر گفت حرفت را ندانستم، این حقیقت نیست. ابلیس گفت مگر ریسمان و کارد را ندیدی، ابراهیم او را به آن ریسمان می بندد و با آن کارد سرش را می برد. هاجر که مادر بود قلبش از شنیدن آن سخن درید و لرزه به اندامش افتید و گفت : این حقیقت نیست، ابراهیم مهربان است نرم دل است در نرم دلی و مهربانی خدایش صفت نموده است، او هرگز آن فرزند عزیزش را سرنمی برد! ابلیس گفت: خدای ابراهیم برایش دستور داده تا اسماعیل را به راه او ذبح نماید . هاجر که نام خدا در سینه اش آرامش احساس کرده بود گفت: به دستور خدا تسلیمم، اسماعیل و هز را جوان چون اسماعیل فدای امر خدا باد !

میرزا خسته دل

استغاثه به دربار الله (ج)

من و انتظار غفوریت، که به نامه ام چه رقم زنی ز کمال بنده نوازیت ، سر جرم ما به قلم زنی به دو روزه هستی بی ثبات، نخوری فریب غم و نشاط مژه اگر به هم آوری، در اعتبار عدم زنی به حریم کعبه کوی تو، به امید دیدن روی تو کشم انتظارت آنقدر، که مرا صلاح به حرم زنی نه عبادتی و نه طاعتی، چه رسد ترا به جز انفعال نه سزد به عالم نیستی، سخنی ز جاه و حشم زنی ز طلسم حیرت بی خودی، به چه رو زنی دمی از خودی تو به خویشتن نرسیده ئی، به تحیرش ز چه دم زنی ز نهال گلشن عافیت، ثمری چو بر نگرفته ئی به بهار عالم بی خودی، گل حسرتی چو به هم زنی خجلم ز شهرت زندگی، که نکرده ام بتو بنده گی به نیاز نامهٔ خسته دل، رقمی به فضل و کرم زنی *****

عرض تسلیت

وفات محترم پروفیسر عبدالواسع لطیفی استاد فاکولتۀ طب دانشگاه کابل، مرد مردمی و خادم پاکنژاد وطن را به همهٔ دوستداران علم و ادب مخصوصا فامیل دردمندشان از صمیم قلب تسلیت میگویم.
باتقدیم حرمت ،سید آقاهنری

میگویند که ابلیس نزد اسماعیل رفت و هوشدار داد که پدرش او را به قربانگاه می برد، برگرد، مگر کارد و ریسمان را بدستش نمی بینی، اسماعیل هفت سنگریزه را برداشت و بسوی ابلیس پرتاب کرد و به او لعنت فرستاد. ابلیس که مأیوس شده بود خود را به ابراهیم نزدیک کرد و گفت: یا شیخ این چه کاری است که تومی کنی، یگانه فرزندت را می کشی، به جوانی اش نگاه کن به مادرش چه جوابی داری و به کهولت نگاه کن !

ابراهیم نبی ع هفت سنگریزی برداشت و بسوی ابلیس پرتاب کرد و به او لعنت گفت. پدر و فرزند هر دو با قلب سلیم و ایمان قوی به ارادهٔ خداوند(ج) بطرف محلی که خداوند(ج) آنرا به ابراهیم ع نشانی کرده بود میرفتند و آن محلی است که امروز به آن جمرات الوسطی میگویند. ابراهیم ع به امر خداوند در آنجا توقف کرد و دست محبت به موهای آراسته و سر و صورت زیبای اسماعیل نوجوان کشید و گفت: ای پسر عزیزم، خدای لایزال در خواب به من دستور داد تا ترا درین محل برای اذیح نمایم، پس رأی و فکرتو در این مورد از چه قرار است؟ اسماعیل نوجوان بدون اینکه تفصیلی از پدر خواسته باشد، گفت: ای پدر جان آنچه که فرمان رسیده همانطور بکن، به توفیق خداوندا از صابران خواهیم بود.

برای ابراهیم ع که مردمهربان و نرم دلی بود، ذبح اسماعیل یگانه فرزندش که در کهنسالی به او عطیه شده بود، از دشوارترین عملی بود و این آزمون برای مرد مهربانی چون ابراهیم به اندازهٔ ثقیل بود که حتی خداوند متعال میگوید که: «به تحقیق آن آزمون واقعاً یک آزمون عظیم و بزرگ بود.» خداوند متعال ناظر احوال پدر و فرزند بود که پدر مهربانی فرزندش را به امر خداوند با دستهای خود ذبح می نماید.

اسماعیل نوجوان را به رو خوابانید و چشمان خود را با پارچه یی بست تا محبت فرزندگی و پدری مانع انجام امر الهی نشود. دست و پای اسمعیل بسته بود تا مانع دست و پا زدن در حین ذبح نگردد. ابراهیم ع که نفس های عمیق میکشید و به چیزی جز اجرای فرمان خداوند نمی اندیشید، در حالیکه هیجان در سراپای خود احساس می کرد بایک دست گردن لطیف اسماعیل را لمس کرد و با دست دیگر آن کارد برانی را که با خود داشت به گردن اسماعیل که آرام افتیده بود گذاشت، و بسوی آسمان کرد و الله اکبر گفت، بار دووم الله اکبر گفت و بار سوم الله اکبر گفت و با آنچه توانی که داشت کارد را فروربرد تا اسماعیل عذاب کش نشود و در ادای امر خدا تعلل نگردد. اما کار فرو نرفت، گردن اسماعیل را دوباره لمس کرد سالم بود و نفس می کشید.

بار دوم امتحان کرد باز کارد فرو نرفت. ابراهیم ع در اندیشه شد که چرا کارد کارش را انجام نمی دهد، کارد را آزمود سخت بُر آن بود مگر هراسان شد که مبادا در انجام امر خدا کاستیی رخ داده باشد . رو به سوی آسمان کرد و استغفار نمود و گفت : یا پروردگار عالمیان ، من و اسماعیل را در این آزمون پیروز گرداند. ذبیحه ام را قبول فرما و در انجام آن مارا مدد کن. گردن لطیف اسماعیل را بایک دست لمس کرد و با دست دیگر کارد را بر آن گذاشت و با تمام قوت فشرد ولی کارد به امر خدا فرو نرفت. / (دنباله دارد)

فرازهایی از کتاب «تاج التواریخ»

کتاب «تاج التواریخ » را امیر عبدالرحمن خان به قلم خود نگاشته و بارها به چاپ رسیده است. پس ازین برخی از یادداشت‌های آن امیر را که انگریزها برایش لقب «امیر آهنین » بخشیده بودند، بصورت کوتاه نقل خواهیم نمود، که همه عبرت انگیز خواهد بود.

انتشار بخشی از کتاب که دربارهٔ چگونگی موافقت و خوشحالی امیر مذکور از تنظیم سرحد میان سرزمینهای امیر و متصرفات برتانیه در هند، مورد استقبال خوانندگان ارجمند قرار گرفت، زیرا «امیر آهنین » خود از انگلیس برای تحدید سرحدات شرقی و جنوبی درخواست نموده بود، نه اینکه بعضی ها ادعا دارند که آن مرز با زور و فشار بر عبدالرحمن تحمیل گردید. در چند شمارهٔ بعدی هم اقتباساتی از بخشهای عمده و دلچسپ آن نیز خواهیم پرداخت :

به ادامهٔ چگونگی تقسیم سرحدات بین هندوستان و افغانستان – خط دیورند ... «در مراجعت از ترکستان در سنه ۱۸۹۰م روابط من با دولت هندوستان، همانطور بوده است که سابقاً مذکور داشته ام و به آن جهت مراسله یی به لرد سلیزبری نوشته و جناب معظم له اظهار داشتیم که من باید مناقشاتی که بین دولت من و دولت هندوستان فراهم آمده است، با ما موران دولت هندوستان قطع و فصل نمایم .

بعد از فرستادن مراسلهٔ مذکور توسط پوست ، مراسلهٔ دیگر به عنوان فرمانفرما و مراسله به عنوان سرماتی مور دورند که در آن وقت وزیر خارجه هندوستان بود ، نوشته به مستر پابین سپردم و به او گفتم به هندوستان برود. به او دستور العمل دادم که به تائی مسافرت کند، و اگر ممکن باشد آمدن سفارت مذکور را به عهدهٔ تعویق بیندازد یا چندی معطل نماید تا لرد رابرتس که مدت عزیمت او از هندوستان خیلی نزدیک می باشد، عازم انگلستان گردد.

از فرمانفرما خواهش نمودم نقشه یی به جهت من بفرستد و خطوط سرحدی را بطوریکه میخواهند معین نمایند. روی نقشهٔ مذکور تخمیناً مشخص کنند تا بدانم کدام نقاط یاغستان خیال دارند تحت نفوذ و در حیطهٔ اقتدار خود بیاورند. به واسطهٔ این تدبیر، از آمال خود کامیاب شدم . لرد رابرتس از هندوستان رفت و قبل از حرکت مراسله یی بمن نوشت و اظهار تاسف نمود که از ملاقات شما مسرور نشدم. من فوراً سفارت مذکور را بکابل دعوت نمودم . در اینجا لازم است بیان نمایم در نقشهٔ که فرمانفرما بجهت من فرستاده بود، ولایات و زیری و چمن نو و ستانسیهٔ راه آهن آن جا و چغایی و بلند خیل و مومند و اسما ر و چترال و تمام ولایاتی که بین آنها واقع است ، همه را جز ا هندوستان مشخص نموده بودند. لهذا مراسلهٔ مطولی به فرمانفرما نوشته ، در باب طوایف سرحدی اظهاراتی مآل اندیش نمودم که خلاصهٔ آن قرار ذیل است:

این طوایف سرحدی که به اسم یاغستان معروف اند، اگر جزهٔ مملکت من بشوند من می توانم آنها را وادار به مخالفت دشمن انگلستان و افغانستان به اسم جهاد در تحت بیرق حکمرانی که مرد مسلمان و همدین آنها باشد (یعنی خودم) بجنگند، و این مردم که بالفطره شجاع و جنگی و مسلمان متعصب میباشند، لشکر بسیار قوی خواهند بود تا با هر دولتی که به هندوستان یا افغانستان حمله بیاورد بجنگند. من متدرجاً آنها را رعایای آرام و مطیع و دوست دولت انگلیس خواهم ساخت. ولیکن هرگاه شما آنها را از مملکت من منقطع نمایید، به جهت شما یا من آنها هیچ فایده نخواهند داشت و شما باید همیشه با آن ها مشغول جنگ و شکایات بوده باشید، و آن ها همیشه مشغول تاخت و تاراج خواهند بود.

تا زمانیکه دولت شما قوی و آسوده میباشد، میتوانید آنها را با زور بازو آرام نگه دارید ولیکن اگر یک وقتی دشمن خارجه در سرحدات هندوستان ظاهر بشود این طوایف سرحدی بدترین دشمنان شما خواهد بود. باید خوب بدانید که اینها مانند دشمن ضعیفی میباشد که آنها را شخص قوی بی تا زمانیکه خود اوقتی دارد میتواند مطیع نگه دارد، و همینکه اوقوت و اقتدار کافی نداشته باشد که بر آن دشمن ضعیف مسلط باشد، لابد آن دشمن ضعیف از تسلط و اقتدار او خارج شده براو حمله می آورد و از مقطوع نمودن این طوایف سرحدی، از من که همدین و هم ملت من میباشد، شما شأن مراد را انتظار مردم و رعایای خودم کسرمی نمایید

دولت هندوستان اینقدر مایل بود که این طوایف سرحدی را از من بگیرند که و مرا ضعیف می کنند و ضعف من بجهت دولت شما ضرر دارد، ولی نصیحت مرا نپذیرفتند. ما مورین مرا عنفاً و به تهدید از بلند خیل و وانه و ژوب اخراج نمودند یعنی به آنها گفتند اگر تا فلان ساعت حرکت ننمایید شما را مجبوراً بیرون خواهیم نمود. (دنباله در صفحهٔ ۸)



جعل تاریخ و تاریخ جعل در افغانستان

نویسنده: داکتر محی الدین مهدی، انتشارات کابل
 داکتر محی الدین مهدی از فضلا و پژوهندگان شناخته شده افغانستان است، که در کار پژوهش و تحقیق موشگافانه می



کوشد و قضایا را تا اعماق آن می شکافد.

جناب داکتر محی الدین مهدی

او در مقدمه کتاب آورده است که: «حین مطالعه کتابهای تاریخ افغانستان، به موارد بسیاری برخوردیم که بامنابع معتبر و معاصر اختلاف آشکار دارد. این اختلاف یا از روی اهمال و بی دقتی نویسنده در نقل مطلب از منابع است، یا از روی تعمد و سوءنیت به غرض جعل و تحریف تاریخ. علاوه بر این، عدم دسترسی نویسنده به منابع دست اول و اعتماد و اکتفا به منابع دست متأخر، موجب صدور حکم های نادرست در قضایای تاریخ شده است.

گذشته از این ها، قلت مآخذ و ناشناخته ماندن بسیاری از منابع تاریخ افغانستان برای مورخین، سبب شده که کج فهمی هایی رخ دهد. در چند دهه پسین، کتب بسیاری که نیم قرن قبل کسی به آنان دسترسی نداشت، از بایگانی ها، آرشیف ها و کتاب خانه ها بیرون آورده شد و چاپ و منتشر گشت. اما موارد تحریف و جعل که به آن اشاره شد، غیر از سهو و اشتباهات است، که البته کسی از ارتکاب به آن مستثنی بوده نمی تواند.

در تحریف سؤنیت و تعمد در کار بوده است و من این موارد را سر عنوان های بخش های هفده گانه این رساله ساختم. افزون بر این، رهیافت هایم در این زمینه، انگیزه نگارش کتاب قطور تاریخ تجزیه خراسان و تشکیل کشور افغانستان شد. در آن ضمن، به منابع بسی بیشتری که در این مختصر نام برده ام، سرخوردیم و یکبار دیگر مصمم شدیم که این تحریف ها و نقیصه هارا نشان دهیم و یک اثر تا حد امکان عاری از عیوب فوق، به جامعه فرهنگی و ادبی عرضه کنیم.»

این پیشگفتار معرفی جامع و مانعی از این اثر کرده است.

این اثر در ۱۷۹ صفحه که در پایان فهرست مفصل منابع را در بر دارد، حاوی هفده عنوان است و ذیل هر عنوان موارد جعل و تحریف اشتباهی و یا عمدی را به طور مستند بیان می دارد و بر مواردی که تاریخ نگاران متأخر در بیان راستین حوادث کوتاهی کرده اند، انگشت می گذارد. این اثر ما را به تجدیدنظر در باب بسیاری از رویدادهای تاریخی متأخر افغانستان و می دارد و چگونگی تاسیس کشوری به نام افغانستان را به توضیح می نشیند.

به این نکته هم باید توجه داشت که به جز خلافت عثمانی که انگلیس ها برای تضعیف آن روح ملیت خواهی و وطن پرستی را در سرزمین های آن خلافت تلقین می کردند و به قول اقبال:

لُرد مشرق آن سراپا مکر و فن اهل دین را داد تلقین وطن
 از قرن زده میلادی به تدریج در همه جاور میانه و شمال
 افریقا دست نشاندهگان انگلیس حکومت می کردند، از خدیو مصر
 تا بعداً شریف مکه و شریف عراق و نیز کشور کهنسال ولی تازه
 متولد افغانستان. حتی در دوران جنگ جهانی (ص ۸)

خواجه محمدنعیم صدیق و ودبریج، ورجینیا

مشایخ لوگر (۸)

خلیفه صاحب سیدامیر (رح)

آگهی مستغنی است از فکرسودای شهود

دیده بینا اگر نبود، دل دانا بس است
 (بیدل رح)

شخصیت روحانی، محب الفقراء والعلماء مولانا خلیفه صاحب سیدامیر فرزند موسی خان، فرزند گلزاد خان قوم عبدالرحیم زی در سال ۱۲۴۷ش در منطقه گمران ولایت لوگر از کتم عدم به دیار وجود قدم نهاد. ایام جوانی خود را مانند حضرت فضیل عیاض و شیخ فقیرالله رحمه الله علیهما و صدها تن دیگر به سرشاری گذرانیده ظاهراً راهزنی می نمود.

«ابوعلی ابن عیاض (رح) که از اجله اولیای کرام است و به القاب مقدم تایبان، آفتاب کرم و احسان، دریای ورع و عرفان و عیار طریقت یاد شده است. فضیل را یاران زیاد بود و همه دزدان و رهنان بودند، هر چه رامی دزدیدند نزد فضیل میآوردند تا حق خود را ستانیده بقیه را تقسیم نماید زیرا مهتر شان بود. روزی کاروانی شگرف می آمد و یاران او به کاروان گوش میداشتند، مردی در میان کاروان بود آواز دزدان را شنوده بود، دزدان را بیدید، زر داشت تدبیر میکرد که این (زر) را پنهان کند، باخوشتن بگفت: بروم این بدره را پنهان کنم تا اگر کاروان را زدند، این را بضاعت خود سازم، چون از راه یکسو شد، خیمه فضیل عیاض بدید به نزدیک خیمه او را دید بصورت و جامه زاهدان، شاد شد و آن بدره امانت بدو سپرد. فضیل گفت: برو در آن کنج خیمه بگذار! آن مرد چنان کرد و برگشت و به کاروان گاه رسید، کاروان را دزدان زده بودند و همه کالاها را برده بودند و مردمان بسته و افکنده بودند. همه را دست بگشود و چیزی که باقی بود جمع کردند و بر رفتند.

آن مرد به نزدیک فضیل آمد تا بدره را بستاند، او را دید که با دزدان نشسته مال تقسیم میکند. مرد با خود گفت بده راه دزد داده ام، فضیل از دور او را بیدید و بانگ زد، مرد چون بیامد، پرسید چه حاجت است؟ گفت همانجاکه نهاده یی برو و برگیر. مرد داخل خیمه شد و بدره را گرفت و بر رفت. یاران به فضیل گفتند: ما در تمام کاروان یک درم نیافتیم و تو هزار درم را باز می دهی؟ فضیل گفت: این مرد به من گمان نیکو برد و من نیز به خدای خود گمان نیکو برده ام که مرا توبه دهد. گمان او را راست گردانیدم تا گمان مرا راست گرداند.

بعد از آن روزی کاروانی را بزدند و کالا بردند و نشسته طعام میخوردند، یکی از اهل کاروانیان پرسید مهتر شما کدام است؟ گفتند: بامانیت، به آنسوی درختی لب آبی نمازمیکند. گفت: وقت نماز نیست، گفتند تطوع میکند، پرسید باشمانان خورد؟ گفتند: روزه دارد. پرسید ایام روزه نیست. گفتند تطوع می کند. این مرد را عجیب آمد به نزدیک او شد، دید باخضوع تمام نمازمیکند، صبر کرد وقتی که فارغ شد، گفت: «الصدآن لایجتعنان» روزه و دزدی چگونه بود و نماز و مسلمان را کشتن با هم چه کار؟!

فضیل گفت: قرآن دانی؟ گفت دانه، گفت نه حق تعالی میفرماید: و آخرون اعترفوا بهم خلطوا عملاً صالحاً و آخر سیئاً، مرد هیچ نگفت و از کار او متحیر شد.

شخصی بنام خسرو بیگ از سارقین مشهور زمان خود بود، در صفحه ۲۶۷ عمده المقامات راجع به تصرفات خواجه محمد صیغه الله مجددی نواسه حضرت امام ربانی (رح) و سرقت خسرو بیگ نوشته است:

«وی دزد بی بدیل و سارق بی همتا بوده و در شجاعت بی مانند بوده به دزدی و قطع طریق مشهور وقت بود، چنانچه در آن نوای خانه ای نبود که از جفای شان سلامت مانده باشد و دهی نبود که دست تصرف ایشان به آن نرسیده، چون عنایت بی نهایت الهی شامل حال بود گردید، اتفاقاً سارق مذکور در ده (میوه خاتون) وارد شد، محمد صیغه الله مجددی فرزند عروه الوثقی محمد معصوم مجددی در آنجا بودند، روزانه به زیارت ایشان مشرف شدی و شبانه با رفقای خود در قریه یعقوب ترکمن که مأوی او بود و کاروان سرایی قریب قریه مذکور موجود بود. در این کاروان سرای تاجران ولایت بلخ نزول می نمودند، شبی کاروان بزرگی وارد کاروانسرای موصوف شده بود و دزد مذکور از آمدن آنها واقف شده که با مال زیاد آمده اند، خصوصاً اسپه در میان قافله است که به قیمت زیاد می ارزد. با رفقای متوجه کاروان شدند. خسرو بیگ که رئیس دزدان بود به صنعت کمند داخل کاروانسرا شد و رفقا را برون گذاشت و خود را به اسپ مذکور رساند، میخ قدم او را بر آورد و اراده کشیدن میخ عقب داشت که اسپ آواز کرد، صاحب اسپ برخاست و میخ کشیده آن را گرفت که بر زمین بکوبد. چون دزد مذکور خود را قریب اسپ بر زمین انداخته بود، به هیئتی که هرگز محسوس نمی شد، اتفاقاً

میخ اسپ را بر کف دست آن دزد گذاشته به میخ کوب کوفتن آغاز نمود. از آنجا که گرفتار آمدن کشیدن دست را موجب هلاک خود دید، ناچار از راه برده باری خود را همچنان که بود بی حرکت گذاشت تا صاحب اسپ را به حسب مدعای خود محکم نمود و دزد زیر میخ بسته شد. چون صاحب اسپ از آنجا به مکان خود رفت، هر چه کوشش کرد خود را رها کرده نتوانست. چون همان روز به زیارت ایشان (محمد صیغه الله) نشد بود به باطن خود متوجه شد که اگر از این بلا نجات یابم از دزدی توبه نموده مرید ایشان میشوم.

در ساعت دید که ایشان حاضر شدند و میخ را از دست او بر آوردند و گفتند: برو ترا خلاصی دادیم. دزد از آنجا برخاسته براهی که آمده بود بدر شد و با رفقا مقدمه کار را در میان نهاد و گفت من نزد ایشان رفته توبه میکنم. رفقای گفتند: در دزدی رئیس مابودی حالاً منیز به تواقتمانموده تائب میشویم. بخدمت ایشان رفته تائب شدند و از هر جایی که دزدیده بودند مسترد نمودند و راه سلوک در پیش گرفته به اندک زمانی به مدارج عالی رسیدند.

گویند نامه اعمال بندگان دو گونه است: یکی نامه گفتار و کردار که فرشتگان نوشته اند، و یکی نامه عفو و رحمت بر بنده، که خود خداوند جلّت مجده نوشته، چون عنایت ازلی دستگیر بنده گردد، از نامه رحمت خود بر او نگرده نه از نامه کردار و رفتار او. من در اینجا دوداستانی را از تذکره الاولیاء شیخ فریدالدین عطار نیشابوری و عمده المقامات محمد فضل الله فضل مجددی تقدیم نمودم.

بلی! آنانی را که خداوند جلّت مجده نخواست به باشد چاشنی از عشق روحانی نمی چشاند تا به مدارج عالی نایل نیاید ولی در کسانیکه شایستگی این مقام ارجمند در یابد، جذبات محبت الهی در باطن آنها اثر گذاشته راههای غیر مشروع را به روی آنها مینماید تاراه برون رفت از خطه عشق و محبت حقیقی نداشته باشند و پیوسته به صراط المستقیم که پایانش حصول رضای پروردگار مهربان است طی طریق نمایند. چنانچه دوداستان فوق و زندگینامه خلیفه صاحب سیدامیر مشاهده میفرماید که «لطف الهی بکند کار خویش»

همینطور خلیفه صاحب سیدامیر هم با حضرت مولانا میا عبد القیوم مجددی سده چهاردهم برخورد و مانند مولانای بزرگ که پشت رو شمس گردید، سررا از دستار شناخت و پیرو او گردید. قسمی که روزی حضرت میا عبد القیوم صاحب در یکی از قراء و لسوالی محمد آغه لو گرد عوت بودند.

در لوگر معمول است که بالای جوی یا دریا که پس اساسی نداشته باشد، چوبی را به نام (یکه چوب) می گذارند، حضرت صاحب بخاطر نابلدی از یکه چوب گذشته نمی توانست، خواهان کمک از همراهان و میزبانان خود شد. در میان مشایخ شخصی به نام سید امیر که شخص قوی هیکل و بلند قامت بود نیز حضور داشت، به حضرت صاحب گفت: جناب من شما را در کف دست خود می گذرانم، چقدر وزن داری؟ حضرت صاحب نظربه قبولی زحمات و ریاضات و مریضی متداوم تحیف الجشه بودند، پذیرفتند. خلیفه سید امیر قصه می کردند که زمانی که حضرت صاحب را بردوشم قرار دادم فکر کردم کوه سلطان صاحب بر دوش منست، در وسط دریا پاهایم از حرکت ماند. عرض کردم حضرت صاحب! به لحاظ خدا هم خود می آفتی و هم من! به مجرد این استغاثه، شانه هایم سبک شد، بعد از گذشتن از دریای لوگر، حضرت به من گفت: حال که تو ما را کمک کردی، تا آخر سفر با ما باش. من هم پذیرفتم و مدت هشت سال هم را کاب جناب حضرت صاحب بودم.

صحبت های جناب حضرت صاحب آنقدر در وی اثر گذار شد که به تصوف رجوع نمود و برایش علاقه مفراطی به تحصیل علوم ظاهری و باطنی پیدا شد. در سن چهل سالگی به تحصیل علوم دینی پرداخت، در قریه چهار آسیاب و حوالی آن و لسوالی و کنوازی پکتیکا تحصیل علوم دینی را به اتمام رسانید. جناب خلیفه صاحب در تزکیه و تصفیه باطن آنقدر کوشا بودند که در اندک زمانی در دامان حضرت قیوم جان آغا به مراتب عالی رسیدند. جناب شان بعد از وفات مرشد معظم شان تحت تربیه حضرت مولانا نور المشایخ (فضل عمر مجددی) قدس الله سره قرار گرفت.

زمانیکه اعلیحضرت امان الله خان به شهادت بعضی علما و روحانیون اقدام نمود، جناب خلیفه صاحب به همراهی مرشد خود حضرت نور المشایخ عازم نیم قاره هند (لاهور، دهلی، کلکته و سرهند) گردید. در سرهند (آرامگاه حضرت امام ربانی قدس سره) بعد از سیر تکاملی روحانیت، بدست نیک اختر حضرت نور المشایخ صاحب خرقه خلافت دربر کردند: از سر هر دو سرا برخاسته بر در یکتای بی همتا نشست. (دنباله در صفحه ۸)

جمهوریت سقوط نکرد. سقوط داده شد

پاسخی به چند پرسش:

جمهوری ها چرا سقوط کردند؟ آیا ما، جمهوری های واقعی به معنای اصل کلمه داشتیم؟ تاجیک و او زییک و هزاره را پشتون در به در کرد یا پشتون پرست های خودی شان؟ چرا استاد ربانی شهید، در فابریکه‌ی نساجی گل بهار حبس شد؟ آیا هم‌کاری با آمریکا برای آوردن پشتون به قدرت ارزش داشت؟ زنده‌های ماجرا که مُردند و اعتراف ها به جا ماندند. زنده های ماجرا که مُرده های متحرکی بیش نیستند. اگر نسبت به اعمال شان پشیمان هستند، پس چرا معدرت خواهی نه می‌کنند؟ پاسخ هایی به این پرسش ها که ذهن ما را درگیر ساخته اند:

در شمار بی‌شمار نارسایی های کشور های ماننده‌ی افغانستان سه صد سال پسین، وامانده‌گی های عجین شده‌ی کسبی نادانی، دَر هر دانایی ست. در این خرگاه‌بندی های بی دیرک همه چیز پیداست و دست‌یاب، سوای نگرانی به رفتار در سایه‌رفتارهایی که نه دانایی اند و نه هم نادانی. نه نادانی برای آن که از خودم گرفته تا بیش‌ترین های ما گویا، آموزش دیده ها و نسک خوانده‌ها در هر صد تا، چند صد تا راه، نارسا به گام های خود می‌شماریم. این‌سینا که پیش‌مان آموزش دیده، مولانا که شاگرد تنبل ما بوده، باختری و ناظمی و نادری و عاصی و خالده و رهبین و زریاب و حافظ وسعدی ووو را خودمان آموزش دادیم. در خردورزی هم که از فلوطین تا دکارت و هگل و ده ها تای دگر را دور انداختیم، چون هر قدر کردیم چیزی نیاموختند. بدان گونه است که آنان اکنون باید چندین صدسال دگر ما را دنبال کنند، اگر چیزی ازدانشهای هفت‌هزار رنگ و پر بار ما بیاموزند. کشور های شان را درست مانند افغانستان در رده های همیشه اول نگه‌دارند. در دین که هیچ کسی از ملای ما داناتر نی‌ست و هیچ فتوایی بی مهر تایید عالمان؟! دین ما در جهان اسلام ارزش نه دارد. به هر رو، یکی دو تا از دغدغه های بسیار آتش‌زای گفتاوردهای ما، تا آن‌جا گوی سبقت دانایی و آگاهی از دگران ربوده و جسته اند که به قول مولانا، همان شاگردی تنبل ما، (مه پرس). این دو خواهر و برادر، واژه های (رفیق) و (جمهوری) اند. اگر نامی از رفیق بردی، بدون تأخیر کمونست هستی. اگر یادی از جمهوری و جمهوریت کردی، کراچی‌وان بذر تخم کافر هستی. این‌جا خواستم، پاسخ به پرسش دوستی را بهانه قرار داده، پیرامون واژه‌های رفیق و جمهوری روشنی انداخته و پس از آن به موقعیت این دو پدیده‌ی سیاسی اجتماعی در افغانستان و حالا در نزد بسیاری افغانستانی های خارج نشین، نه‌همه‌ی شان، بپردازم که زودتر از من به مساجد می‌روند و دیرتر از من می‌برآیند. وای به حال من، اگرروزی یاگاهی به رغم آزمایش یا تصادف هم یکی شان را رفیق صدا بزنم. وای به حال من که اگر درمسجد وعبادتگاه خدا آن برادر دینی وبزرگوار مسلمانترازخودم راه، رفیق صدا کردم یا نزد اونام جمهوری را بردم. او ملامت نیست. دین را تقلیدی آموخته، غیر از تقلید، آن هم در چهارچوب ساختمان مسجد، نه بیرون از آن، چیزی را نه می‌داند، در اروپا یا آمریکا زنده‌گی کرده، با آن که خودش را روشن‌فکر می‌داند، بر مسلمانی که از افغانستان آمده، باور مسلمانی کم‌تر دارد. برخی دیگر این چنینی نیستند و دین را دین می‌شناسند و به روایت دینی و احکام خدا و پیام‌بر. می‌توانم از نزد آنان چیز های زیادی در امور دین یاد بگیرم یا بگیریم. حالا بخش اول را مرور می‌کنیم:

واژه‌ی رفیق صفت عربی است و فرهنگ ها، از جمله فرهنگ دهخدا آن را ص و ا هم توضیح داده است. این واژه، مزید بر رایج عمومی بودن، کاربرد قرآنی به گونه های مختلف دارد. صریح ترین آن در آیه‌ی مبارکه‌ی ۶۹ سوره‌ی نساء است به دین گونه:«وَمَنْ يَعْطِ اللَّهُ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا (۶۹)» «وکسانیکه ازخدا و پیامبراطاعت کنند درزمره کسانى خواهندبود که خدا ایشانرا گرامى داشته [یعنى] باپیامبران وراستان وشهیدان وشایستگانند وآنان چه نیکو همدمانند(۶۹).

اینجا، رفیق را برگردان فارسی کرده اند که همدم معنی داردولی دربرخی ازترجمه ها عیناً رفیق آورده شده است. مثل این: **أُولَئِكَ رَفِيقًا** (۶۹) نیکو رفیقانى هستند.

واژه‌ی رفیق در گونه‌های مختلف و چند بار کار برد دارد. که منتقدان نا آگاه می‌توانند پس از این هر یک شان خود را رفیق خطاب کنند. کاربرد واژه‌ی رفیق هر چه باشد و درهر جا باشد از جمع و مفرد، اساس قرآنی دارد. با مراجعه به ترجمه‌ی قرآن می‌توانند، به دانایی خود بیفزایند.

دوم: بحث جمهوریت است: جمهور، هم واژه‌ی عربی است واسم. چنانیکه واژه نامه‌ی دهخدا توضیح می‌دارد. «مهور. [ج] [اخ] ابن مرار عجلئ. سردار لشکر مسلمین در جنگ علیه سنباد مجوسی درزمان ابوجعفر منصور بود که سرانجام با ابومنصور بنای مخالفت گذاشت. ابومنصور بسال ۱۳۸ ه‍.ق. محمدبن اشعث را بدفع جمهور نامزد کرد. جمهور از ری به اصفهان

و ازآنجاه آذربایجان فرار کرد و بدست گروهی ازلشکریان خودبقتل رسید.(حبیب السیرج خیام ج ۲ص ۲۱۰). «اسم خاص و اسم پسر و مختص به اعراب است. دانش‌نامه‌ی عمومی، در توضیح واژه‌ی جمهور، به کتاب افلاطون اشاره کرده و کتاب جمهور را اثر سترگ فلسفی افلاطون دانسته که مشهورترین متون کلاسیک فلسفه‌ی سیاسی در غرب پنداشته می‌شود. دانش‌نامه، ولی توضیح نه داده که آیا افلاطون نام کنابش را جمهور گذاشته و یا این که در برگردان و ترجمه ها به جمهور تبدیل شده است؟

اگر افلاطون نام کنابش را «جمهور»انتخاب کرده باشد، پس میانه‌ی افلاطون با زبان عربی را بشکافیم که فرصت زیادی کار دارد. اگر برعکس باشد و مترجمان نام کتاب را تغییر داده باشند، باز هم باید ببایم که نام اصل کتاب چی بوده که مترادف واژه‌ی عربی «جمهور» شده است؟

جمهور در اساس عربی الاصل، به معنای مردم است. ولی چند کاربرد داشته که کتاب افلاطون را گفتیم. در دانش‌نامه‌ی بزرگ فارسی، واژه‌ی جمهور را مربوط به یک بخشی از شاه‌نامه هم می‌دانند که نام شاه هند است. جمهور (ابهام زدایی). جُمهور می‌تواند به هریک از موارد زیر اشاره داشته باشد:

جمهور، واژه ای در اصل عربی به معنای مردم است.

جمهور (شاهنامه) ، نام شاه هند در شاهنامه است.

به هر رو، به قول مداری های کابل، از هر سوی میدان که بنگری یک سیل است. یعنی جمهور هم واژه‌ی عربی‌ست که با پیوند «ی» «نسبتی در ختم، به جمهوری تبدیل شده و کاربرد سیاسی گرفته. البته در یکی از مباحث دیگر می‌گویم که عربی چرا این قدر غنای واژه ها دارد؟ که معانی سیاسی برخی های شان جهانی شده، به ویژه در نزد فارسی زبانان؟ البته که استیلاى اعراب به کشور ها یکی از دلایل آن است. جمهوری که حالا بیش‌تر اصطلاح سیاسی است را این گونه تعریف می‌کنند: جمهوری، نگاه مردمی به حکومتی یا رژیمى‌ست که توسط خود مردم انتخاب می‌شود. اشتراک مستقیم یا غیر مستقیم در ساختار رژیم های جمهوری حتمى‌ست. ولی دیده شده که جمهوری ها در بسیاری کشور ها، تنها اسمی بوده برای ادامه‌ی سکان قدرت توسط قدرت‌مداران خاص و سنتی حتا استبدادی. مثل رژیم جمهوری سردار داود و سپس جمهوریت دموکراتیک دکتر نجیب و کرزی و غنى در افغانستان. که در همه‌ی آنان همه چیز دیده می‌شد، غیر از معنای حقیقی و تعریفی حکومت جمهوری. جمهوری هایزافغانستان بیش‌تر انتقالات فدرت قومی قبيله به قبيله‌ی پشتون بوده برای حاکمیت جبر قومی بالای مردم □البته نام جمهوری سیاسی دارای را ریشه‌ی لاتینى جدا از عربی می‌دانند. دکتر اکرم عثمان پرچمی، داود خان را رهبر خود می‌دانستند.

آغازصاحب گرامی، نه دانستم دلیل شتابان شما برای رصد ساختن چرایی جمهوری ها، آن هم کوتاه در چی‌ست؟ ولی عاجزانه عرض می‌دارم که بر شماری های تاریخی به شتاب نه‌می‌شوند.

جمهوری ها در افغانستان: افغانستان، جدا از دهه‌ی دموکراسی که آن هم نظارت غیرمستقیم خاندان سلطنتی جابر و عیاش نادر داود را داشت و ظاهر به عنوان درازمدت‌ترین دوران پادشاهی غرق عیاشی بود، جمهوری در سرطان ۱۳۵۲ به زعامت داودخان عرض وجود کرد که نیروهای عمدتاً پارسی‌گفتار و تاجیکان وی را برای رسیدن به مقصد کمک کردند. آنان پنداشتند که داود به تعهدات‌اش برای تمثیل واقعی منتهی به حقیقت ارکان جمهوریت در کشور عمل می‌کند و گرایش های سلطنتی، انحصار قدرت، جبر طبقاتی و عدول از محور پایه های جمهوری یا حکومت مردم بر مردم و انتخاب آن توسط مردم، زورگویی پشتونیستی را از میان می‌بردارد. داود خان در آن زمان شعار های عوام‌فرب ز یاد داد. او که تشنه‌کام قدرت و دشنه‌فام استبداد رأی بود، نه توانست دیری پس از سرطان ۱۳۵۲ و کودتای نرم انتقال قدرت از پسر کاکا و خسربره اش یعنی ظاهرشاه به خودش را انجام داد. ارچند گپ و گفت هایی هم وجود داشتند که آن کودتا به موافقه‌ی ظاهرشاه صورت گرفته است. ولی به دلایل زیادی نه می‌توان به صحت آن باور داشت. چون آوازه ها بود که ظاهرشاه ضمن ارسال پیام تبریکی به داود خان دو مصراع شعر هجویه را هم نوشته بود. چون آن شعر گونه کمی از دایره‌ی عفت خارج است، من آن را با کمی تصرف نشر می‌کنم: ظاهر شاه پس از نوشتن تشریفات تبریکی، به شوخی می‌نویسد :

هم پادشاهی را از ما دزدیدی هم خواهر ما را دزدیدی ! من دزدی را به جای سخنی آوردم که پادشاه صریح در نامه‌ی تبریکی نوشته بوده. من آن نامه را به چشم نه دیده ام. ولی دوستی سالهاپیش ازنقل قول مرحوم دکتراکرم عثمان به من روایت کرد. قرینه‌ی قاطع نوشتن ان دو مصرع به دو دلیل می‌تواند صحت داشته باشد. اول این که یک شوخی میان خودی

بوده که در افغانستان از آن زیاد مرسوم است. دوم آن که استاد اکرم عثمان شخص بسیار نزدیک به داود خان بوده و روایت کرده بوده که داود خان هر از گاهی که خسته می‌بود به شوخی نه بسیار عربان عمومی، بل با خودی های نزدیکش از آن یاد می‌کرد و استاد که بسیار نزدیک به او حتا عضو رابط او برای ترمیم خرابی های پسا شکستن تعهد داود خان بود که به حزب دموکراتیک خلق افغانستان داده بود.

از جمله لغو نکردن امتحان کانکور صنف ۸ به بالا استاد اکرم عثمان داود خان را رهبر و خودشان را نماینده‌ی او می‌گفتند. برگه‌ی ۲۰۹ سط ۱۱ و ۱۲. در حالی که خود شان پرچمی هم بودند. از داودخان یادداشت های رفتاری سوء اخلاق و عیاشی چیزی مستندی وجود نه دارد. آن گونه که در مورد خاندان ظاهر شاه بسیار داستان های شرم‌گین است. به هررو، جمهوری داودخان، پس از آن جمهوریهای نورمحمدتره‌کی وحفیظالله امین خون‌آشام فقط جمهوری های قلابی بودند که در پس پرده هژمونی قدرت پشتونیسیم سیاسی و اقتداری را رقم می‌زدند. تنها جمهوری دوران رهبری و زعامت انوشه یادببرک کارمل بودکنه تجلای قدرت مردمی داشت.

کودتای ۱۸ دکتر نجیب الله هم به هم‌صدایی و هم‌کاری غیر پشتون های خاین به رهبر زیر نام پلنوم ۱۸ صورت گرفت که به زودی چهره‌ی عربیان به شدت قومی پشتونیستی گرفت. ولی دکتر نجیب بخت پیروزی زیاد نه داشت. چون قوای مسلح مردمی و بیش‌تر قدرت‌مند تاحیکان و پارسی‌گفتار ها و اوزبیکان و تورک ها و هزاره های افغانستان، مانع انکشاف استبداد قومی وی شد. ولی او کار ی کرد که به داود و ظاهر دعاگویی ماند. یعنی قدرت را برای پاکستان و چهره‌ی کثیف و اجنت معلوم‌الحال مוסاد و آی اس آی یعنی گلب‌الدین می‌سپرد. نقض کودتا های تره‌کی و امین علیه‌هم‌دگر کردند و کودتایی که دکتر نجیب برضد پارسی زبانان با استفاده از خاینان خودی غیر پشتون ها کرد در آن بود که قدرت سنتی از درانی ها و بارکزیای های قندهار به دشمنان شان یعنی غلزایی های پکتیانتقال کردوبرای متباقی مردم مهم نبود.

پسا ۸ ثور که مدت کوتاهی آقای حضرت صبغت الله در حکومت اسلامی آمد و سپس آقای برهان الدین ربانی. بحثی از جمهوریت مطرح نه بود و حکومت های شان، اسلامی خوانده می‌شدند. این مأمول تا عروج و سقوط دولت های اسلامی نام و بعد طالبان تروری‌ست ادامه یافت. حوادث ساخته‌گی اتاق های فکری جاسوسی آمریکا و متحدانش علیه طالبان و سقوط دادن آنان، به بهانه‌ی انتقام حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر منجر به ایجاد گویا نظام های جمهوئ نام‌نهاد تحت رهبری کرزی مزدور و جاسوس و غلام حلقه به گوش آمریکا و انگلیس و پاکستان و متحدان شان گردید.

سیس هم نوبت به غنی ناموس فروش رسید که هردو ناموس فروشان یعنی کرزی و غنی در رأس و عبدالله در قاعده و متباقی همه وطن فروشان غیر پشتون آگاه و نا آگاه به فروپاشاندن همه زیر بناهای در حال نفس کشیدن تازه اقدام کردند و حکومت توتالیтарыستی به شدت خشن وغیر انسانی پشتونیستی را در کشور ما حاکم ساختند. جمهوری ها که دست آورد هایی نه داشتند ولی خیانت های منتهی به اشغال وطن توسط آنان سبب شدند که جمهوری های به نام و بدنام هم به این دلایل به وجود آمده و به این دلایل هم سقوط داده شوند.

پاسخ من برای انجنیر صاحب گرامی و هم‌کار گرامی ام در مسنجر تکراری‌ست. من، استاد ربانی، فرمانده احمدشاه مسعود و مارشال فهیم و دگران را با وجود اشتباهات شان، تنها از منظر دینی، ملی‌گرایی و هم‌زبانی و هم سرزمینی تاجیکانه حمایت و قبول کرده و می‌کنم. از لحاظ سیاسی با آنان هرگز موافق نیستم و در هیچ حالت هم رهبران من نیستند. ولی در هم‌دینی، هم‌زبانی پارسی و هم تباری تاجیکانه خطوط سرخ و قابل احترام من اند و خواهند بود. من هرگز از لحاظ سیاسی اخوانی نه می‌شوم. چون که هزار سال دگر هم دیدگاه سیاسی ما هم‌خوانی نه دارد. صدها بار تکرار کرده ام. برای افغان جمهوریت معنایی نه دارد. پشتون+افغان = یک قوم. تنها یک در صد افغان وطن پرست، بد‌تر از ماست.

مارشال فهیم خطای محاسباتی کرد یا خطای آگاهی نه داشتن از دسایس دلار و یورو؟ من، اولین مقاله‌ی طالب شناسی پسا سقوط طالبان در افغانستان را نوشته و در جریده‌ی مجاهد به نشر رسانیدم. فیشن‌شوی هتلی در بن و سرازیر شدن یورو و دلار و داشتن زن افغان قانونی را به وطن‌فروش‌ترین انسان افغانستان تبدیل کرد. که استاد ربانی را حبس و قدرت را به افغان ها سپرد. به هر گونه که بیاندیشیم، جمهوریت و نیک‌منظر های آن در هر سوی دنیا کاراست . در افغانستان اما، هرگز نه. چون سلاطین جاهل قبيله‌ی پشتون یا همان افغان، به جز اقتدارگرایی کثیف هدفی نه دارند. برای افغان ارزش های شهری، حقوق شهروندی، گذار از زنده‌گی بدویت حیوانی، به زنده‌گی تمدنی، محترم (ص۸)

نصیراحمد رازی ، سدنی ، آستریا

واژه های تصوف در مثنوی شریف

شُکر: ثناگفتن و یادوست داشتن و حرکاتی است که به قصداحترام نسبت به کسی که انعامی کرده است، درعمل آورند، مانندازجا برخاستن ودوتاشدن، پس شکر، عمل کسی است که چیزی بدو رسیده وآترانعمت واحسان شمرده است واین معنی باخصومت وجدال و روترش کردن که حاکی ازاعتراض و ناخوشنودی است سازگارنمی آید. بنابراین، عمل کسانی مانند متکلمان که راه جدل می پویند ویاخشک زاهدان که همیشه عبوس وگرفته هستند و گویی باعالم وجود درخصومت اند وازآنچه درجهان آفرینش روی میدهد ناراضی هستند، بامفهوم شکر منافات دارد زیرا شکرنتیجهٔ اعتقاد به وصول نعمیت است وخصومت وانقباض، حاصل احساس نعمت وخلاف مراداست، پس مردم شکرگوی نباید درپی اعتراض ویدرحال گرفته روی باشند. اینست مقصود مولانا، آنگاه که میگوید که اگراین حالت پدیدآمد آنرا باید با قوت ایمان واعتقادبه خدای تعالی معتدل ساخت، چنانکه سرکه رابا عسل یا شکر می آمیزند واعتدال می بخشند.

(شادروان استاد فروزانفر)

تلقین نفس :

هرکه جبر آورد خودرنجور کرد تا همان رنجوریش درگورکرد گفت پیغمبرکه رنجوری بلاغ رنج آرد تا بمیردچون چراغ (مولوی)

لاغ: بازی و شوخی و فریب.

تلقین به نفس دارای آثاربسیار ومحسوس است، چنانکه هرگاه کسی خودرا توانا ومقتدر پندارد باشوق وشور قوی، دست اندرکارمیشود وغالبا موفق و کامیاب میگردد، واگرخویش را عاجز وناتوان فرض کند دست ودش می لرزد وازکارفرو میماند ونیز برائرتلقین به نفس رنجوری ونالانی برانسان سبک میگردد وبرخی بیماریهابواسطهٔ همین عامل، علاج می پذیرد. هم براین قیاس ترس ازبیماری واندیشهٔ رنجوری آثار وعوارض آنرا ازقبیل ملال و ماندگی وبی میلی به خوراک وعمل وکوشش درانسان بوجودمی آرد وگاه بیمار ورنجورمیسازد. علاوه برآنکه این طرزفکرخود نوعی ازبیماریهای روحی است که درمانش دشواراست، بنابراین اصل، کسی که خودرابه فکر جبر وعجز انسان ازتدبیر وعمل، مشغول میدارد، به تدریج این فکرقوت می گیردو اورابه عجز ودرماندگی حقیقی میکشاند تادرنتیجهٔ فکرناکردن وترک جهد وکوشش، راه تدبیر وعمل برابویسته میشود واز امتیازانسانی که فکر وتأمل است بی بهره میماندواین حالت به منزلهٔ مرگ روح است که برائر آن، آدمی حکم مردگان میگرددکه ازفکروعمل بی نصیب مانده اند.

تازه کن ایمان نی ازگفت زبان ای هوا راتازه کرده در نهان

تاهواتازه ست ایمان تازه نیست کین هواجزقفل آن دروازه نیست ایمان :درلغت به معنی تصدیق و باورداشتن است وهرگاه درزبان عربی به (لام) متعدی شود معنی آن تصدیق مخبراست وهرگاه به(با) تعدیه پذیرد معنی آن تصدیق خبراست ومورد استعمال آن، خبرازغائب وامری مهمم است وازین رو، مفسرین وعلمای کلام میان جملهٔ«آمن له»وتعبیر«آمن به»فرق میگذارند اما معنی اصطلاحی وشرعی آن مورداختلاف است وعلمای اسلام در تعریف آن چهاردسته شده اند:

۱- اینکه ایمان عبارتست ازاعتراف به دل واقراربه زبان و اعمال شرعی واین عقیدهٔ معتزله وخوراج ومحدثین وفرقهٔ زیدیه است.

۲- اینکه ایمان عبارتست ازتصدیق قلبی و اقرارزبان واین قول اکثر فقهاء سنیان است ازجمله ابوحنیفه نعمان بن ثابت فقیه بزرگ عراق.

۳- اینکه ایمان فقط تصدیق قلبی است نسبت بدانچه از پیغمبربطورقطع بما رسیده است واین عقیدهٔ اشعریان است.

۴- اینکه ایمان تنهااقرار بزبان است که فرقهٔ کرامیه (پیروان ابو عبدالله محمد بن کرام سجستانی) برین عقیده بوده اند. ابن تیمیه تحقیق مفصلی دربارهٔ ایمان کرده وگفته که تصدیق قلبی باید به همراه محبت وتعظیم باشد واگر کسی معرفت وتصدیق بخدا وپیغمبر حاصل کند ولی دلش خالی ازمحبت وتعظیم خدا ورسول باشد، اورامومن نمیگویند و چون تصدیق به محبت وتعظیم منضم وپیوسته گردد، لازمهٔ آن تبعیت اراده ، از احوال قلب ونتیجهٔ آن اطاعت از امر ونهی است، پس ایمان حقیقی است که اعتراف وعمل، اثر قهری وتبعی آن بشمارمیرود.

صوفیان میگویندایمان اعتراف بزبان واخلاص قلبی است وبعضی آنراعبارت ازقبول دعوت باطنی وبیعت ولوی وحالت بعدازتوبه دانسته اندکه مرید در آن حالت مستعد وپذیرای احکام قلبی میگردد.

سیدآقا هنری

هامبورگ ، آلمان

به یاد مرد مردمی آمر صاحب شهید(رح)

هنگامیکه مرحوم عبدالستارشالیزی وزیرداخله بودند دربازگشت از کنفرانسی ازخارج درمیدان هوایی کابل تعدادی خبرنگاران از وی استقبال کردند وخواهان جواب سوال های شان شدند جناب شان گفتند پیش ازاینکه به سوالهای شماجواب گویم بایدبگویم که درطیاره مرا خواب برد ودرخواب دیدم که ملایک مرا به نظارهء دوزخ ها می برند دوزخ اول از انگریز ها بود منظم شعله های آتش زبانه میکشید سرپوش دیگ درسرش بهره دارمسلح ازدوزخ محافظت میکرد دومی ازامریکایی ها بود سومی ازپاکستانی ها به همین ترتیب دیدم که یک چاه دوزخ نه سرپوش داشت نه نگهبان اما شعله های آتش فریاد میزد ازملک مؤظف پرسیدم این بی سرو سامانی چرا این دوزخ ازکیانند بهره دار کجاست سرپوش دیگ کجاست وو ... گفت ضرورت ندیدیم این دوزخ اوغان هاست هر کدام شان که قصد گریختن کنند دیگری از پایش گرفته مانعش میشود !

دوستی ازهالند پرسید اخبار تاره چه داری گفتم امروز تا حال چیزی نشنیده ام گفت بعض رسانه ها میگویند آمرصاحب زخمی شده مثل اینکه کسی برفرقم گران سنگی کوبیده باشد اما به خاطرم گذشت که کشته شدن جان اف کندی رابرت کندی وداکتر لوترکینگ هم اول همین طورنشرشد اولین سوالم از وی این بودکه مسئول ضبط احوالاتش کی بود گفت انجنیرعارف، اشتباهم بالای وی شد.

چرا شنیده بودم دوعرب را به ظاهرمجاهد ازدوران جهاد به استاد سیاف معرفی کرده بودتا آنها بتوانند با آمر صاحب مصاحبه کنند، آنها با استاد هم مصاحبه ی انجام دادند وعمدا با کامره ی کهنهء که بعدا مواد منقلقه را در آن جا سازی کردند و فلم را هم جهت رد تشویش استاد عمدا دوباره برایش نشان دادند اما استادنظر به تیزهوشی که دارد فورا به مقامات ذی صلاح رساند که این دو ظاهرا خبر نگار تحت اشتباه اند سوالهای شان بیربط و کردارشان عادی نیست جدا متوجه آنها باشید؛

درخواجه بهالالدین چهارنفرمؤظف آنها میشود بعد ازگذشت چند شب مؤظفین برای آمر خود میگویند اینها شب ها همه شب ترقس وپرقس دارند مثلی که تمرین چیزی رامیکنند عیناً همین گفته ها را خانم های که همسایه هم اطاق شان ازامریکا جهت کمک های بشری آمده بودند که یک ازآنها خانم سانتورامریکایی بودگفته اند؛ وقتی آمرپهره داران راپوررا به انجنیر عارف میرساند وی فورا پهره داران را تبدیل میکنند درمدت دو هفتهء که عرب ها در خواجه بهالالدین میباشند یکبارهم تلاشی نمی شوند وقتی آمر صاحب به دعوت حکومت فرانسه به پاریس وپارلمان اروپا به اشتراسبورگ دعوت شده بودند ازبرادرش عبدالولی پرسیده بود می خواهند مرا ترور کنند توچیزی شنیده ای و آمر صاحب از ارتباط عارف و امریکایی ها باخبر بود عارف حتی یکبار به دعوت جنرال امریکایی یک ماه در امریکا سپری کرد. آمر صاحب از چند دوست شان هم پرسیده بودند چند روزی است که طالبان با یکی دیگر زمزمه میکنند که خبرخوش در راه است شما چه حدس میزنید غافل ازآنکه قاتل شمع همان دخت شمع است که دردل شمع جا گرفته؛ همان روز آمر صاحب مسعود خلیلی را به نان چاشت دعوت و کباب فرمایش داده بود انجنیر عارف توسط همکارش به آمر صاحب احوال میدهد که دونفر خبرنگارعرب ازدوهفته به این طرف منتظرند که مصاحبه ی با شما انجام دهند وی قبول میکند بلی. چون قضا آید طیب ابله شود وان دوا اندر رهه خود گمره شود.

بنابراین مقدمات، سخن مولانا رامیتوان بدوصورت توجیه کرد: یکی آنکه مقصود ازتازه کردن ایمان تصدیق واخلاص قلبی است ودراین صورت رد است برگفتهٔ کرامیان که ایمان رافقط اقراربزبان شمرده اند. دوم آنکه مقصود قبول دعوت باطنی وآماده شده برای حصول احکام قلبی باشد زیراتوقتی که انسان دعوت باطنی را نپذیرد ودست بردست پیر نهد به ایمان حقیقی نمیرسد واوصورت مومن است واین معنی باتعبیرمولانا«تازه کن ایمان»مناسبت و نزدیکتر است.

وچون قبول دعوت باطن که مرحلهٔ نخستین ومنزل اولین آن، توبه وپشیمانی ازگذشته است باریاضت ومجاهدت باهوای نفس، همیشه همراه است واز دگر سوی ایمان حقیقی مستلزم اطاعت فرمان خدا وپیغمبر و پیر است. پس بالطبع کسی که مطیع هوای نفس وآرزوهای شهوانی باشد، بصفهٔ ایمان حقیقی متصف نمیشود وتاهوای نفسانی تازه ونیرومند باشد، تعظیم ومحبت دردل قرار نمی گیردوایمان به تمام نیرو وقدرت بردل حکومت نمی کندوبدین جهت مولینا تبعیت هوی وآرزوی نفسانی رابایمان منافی میشمارد./

مشتاق احمد کریم نوری

سانفرا نسکو

پاسداشت زیانها . حرمت فرهنگها و نوعیت سیاست ها

در خط مستقیم مطبوعات باید قوی و کوشان بود

به نام خداوند هستی بخش- به نام پروردگار همای سعادت از خدای خویش غافل مباش - غافلانه در راه باطل مباش- جای گریه است این جهان در وی مخند- چشم عبرت بر گشای و لب بند- اما علمیت بدست آورد و صحبت نمود .

خداوند بزرگ راسپاسگزارم که کتاب دیگرم تحت عنوان سیر ژورنالیزم تحقیقی وتطبیقی درمسیرمطبوعات چاپ شده وازهمکاری صادقانه همه عزیزان وسروران گرانمایه و پرمایه ابرازممنونیت مینمایم. شرایط ایجادشده و یورش سیستم انفجاری دیجیتال و دنیای مونوفکتورمستلزم آن گردیدکه کتاب دیگر رازیرکار بگیرم به ادامه ژورنالیزم تحلیلی وعلمی وتحقیقی و تطبیقی وگپهای ناگفته که مهتم ومکمل کتابیکه دربالاتذکارشد میباشد. وقتی دنیا روبه مونوفکتور میرود به مرورزمان جای کارمندوکارکن راماشین و روبات میگیرد، حالادرچندین جاهای ازکشورها تکسی های بدون راننده ، پیاده شده وهمینطور کمپنیهای بزرگ ازجمله آمازون برای فشرده سازی در سیستم کاری ، به اختصار قوای بشری میبردازد وربوتها رابرای ارسال و مرسلو پارسل ها بکارمی اندازند وهمینطورطیاره ها یا هواپیمای های بدون پیلوت وبدون سرنشین وهمین قسم حتی به سیستم کاری روزنامه نگاری ، به نام خبر نگاری پهبادی (پرنده هدایت پذیر ازدور)نیزمسما گردیده وسائل ارتباط جمعی ورسانه های گروهی دراوضاع واحوال کنونی تحولات وتبدلات ژرف وشگرف را به بارآورده وعلم وفن ومهارتهای روز نامه نگاری و اسلوب خبرنگاری را برای تولید علم وارائه خبرو محتوا با یک پلتفارم معیاری دچار نوسانات و تحولات ساخته است.

اگر کمی به عقب برویم و موضوع مورد بحث را از زمان آواخر دهه هشتاد و آغازین دهه نود دنبال نمایم نسل های که در این دوره ها جوان و میانه سال و تا حدودی سالمند بوده اند و سواد داشته اند و بیشتر اینکه در غرب زندگی داشته اند ، آنان در آن وقتها طبق معمول صبح ها قهوه و یا کافی روزمره شان را از کافی شاپ ها می گرفتند و به خوانش اخبار و گوش دادن به رادیو می پرداختند که به مرور زمان تلویزون هم بدان مدغم گردید آنان صبح ها به اخبار خوانی . و اشتراک به نشرات سنتی و دوست داشتنی شان می پرداختند . (ص ۷)

وقتی ضیاءمسعود پرسشهای ازانجنیرعارف میکند، نقشهء ترورضیا رامیکشد که وی ازجریان خبر میشود اما توسط طرفداران شان باهم آشتی می افتند.

میرانوف رییس پارلمان روسیه که کاندید ریاست جمهوری هم بود؛ ادعا میکند ترورآمرصاحب ازطرف غربی ها پلان شده است. درهمین ایام قدرت بدست مجاهدین بود عجب نیست که ترور وی کشف نشد آقایون قانونی وزیرداخله داکترعبدالله وزیر خارجه و رفیق نزدیک جو بایدن که هنگام مسافرتش شب درمنزل وی می بود، استاد ربانی ریس جمهور بسم الله خان وزیر دفاع امرالله صالح رئیس ضبط احوالات که علنا میگفت این چه قسم است که نه با روس نه با امریکا میسازد، انجنیرعارف رئیس محافظت آمر صاحب در خواجه بهالالدین که گوشزد هایی هم شده بودند، سوال اینجاست چرا این دو عرب مشتبه را یکبار تلاشی نکردند .

هر راپور را که میخوانیم انجنیرعارف مگس آن است. محافظ انجنیرعارف کیست ؟ درایام ریاست جمهوری حامد کرزی که علنا با رئیس سی ای ای کار میکرد و برایش گفت مشکل من طالبان نیست مشکل من گروه اتحادیهٔ شمال است، جنرال داوود را ترورکرد، قسم فہیم معاون خودرا زهر داد، حتی استاد ربانی را ترورکرد، هیچکس درمقابل کرزی اقدامی نکرد مگرجوال های دالردهن شان را پر کرده بود.

در شهر هامبورگ چند منافقی عکس های آمر صاحب را زینت دیوار های منازل وروی میزهای شان دارند بالاخاصه آقای که خودرا کلان شان می شمارد وی مسجد حضرت ابراهیم ع را بدست جوانک بیسواد دروغگو عاق پدردزد و ملای پولدوست که تا حال سه دربند حویلی در انتالیای ترکیه ودو دربند حویلی درشهر هامبورگ بنام های اولادش به شهادت دامادش پسران کاکا و یازنه اش خریده وخود استاد جعلی درهمین مسجد مردم باهم کاری دست نشاندهاش از پول کمک های به مسجد بنام خود جهت اسنادنامه بی نپرداخت مالیه به دولت آلمان ساخته و داد ازآمر صاحب میزند؛ اما به استقبال شفیع عیارمرتد میروند باتمام مصارفاتش ازامریکا و درشهر هامبورگ.

ای مرد مردمی چه نامردانی ازنام مبارک تو سوء استفاده میکنند صاحب ملیون ها دالر شدند. اما تو برای سربلندی مردم ت روزها شکم گرسنه بسر میبردی اگرهر دو یا سه روز نان قافی پیدا میشد آنرا درآب ترمیکردی و نوش جان می نمودی ! /

جمهوریت سقوط نکرد ...

نگفتند، نیازی به تصمیم گیری انتخاب رهبر جدید برای افغانستان چی ست؟ در حالی که جهان، با نظام تحت رهبری استاد ربانی در دوره مقاومت اول و تبعید، رابطه تنگاتنگ شناسایی رسمی و سیاسی و دیپلماتیک داشت؟ پولی که مارشال فهیم و گروه همراه او نتوانستند توجیه به دست آوردن آنرا از آمریکا برای مردم بدهند، چرا در سقوط دادن خود شان به دست خود شان کاربرده شد؟ ارجند مارشال در یکی از صحبت های خود، آن پول را هزینه بی برای دوره گذار تا زمان ختم جلسات بن دانست. ولی توجیه منطقی نبود. چون استاندار ربانی بعنوان آخرین قدرت رهبری تاجیک تباران و فارسی گفتاران عملاً سکان رهبری را بدست داشت. آوازه هایی شنیده می شد که گویا مارشال فهیم به استاد گفته بوده، مادر شمال و شمالی نه میتانه هر روز بچه بزایه که تو رییس جمهور و در قدرت باشی. گویا ما حق را به حقدارش تسلیم میکنیم. حالاکه این گپ چقدر راست است یا دروغ؟ من نمی دانم. ولی این را می دانم که صدها سال مادر شمال و شمالی فرزند زاید تا حکومت پشتون در اقتدار باشد. من در یکی از مقالات پژوهشی خودم نوشته ام که مادر شمالی مدام عسکر می زاید و مادر جنوبی و افغان و پشتون، جنرال می زاید. به هر رو، من ولی شخصاً در رستوران شان دیز محله ی وزیر اکبرخان از دهن مارشال شنیدم که گفت، استاد ربانی را تقریباً در فابریکه ی نساجی گل بهار زندانی و حبس گونه کرده بود تا جلسات بن به نتیجه برسد. این که چرا مارشال فهیم آن خطب بزرگ را مرتکب شد؟ هرگز توضیح نداد. و شایعه ها می رساندند که فرمانده فهیم، پشتون و افغان را مالک بلامنامه ی قدرت در افغانستان می پنداشت. مگر، چرا فهیم این سخنان را بگوید؟ او، چرا برضد مرام خودش به نفع افغانی ایستاد که سرانجام خودش را هم کشتند؟ آیا مارشال درایت درک و مطالعه ی سیاسی تاریخی نه داشت؟ یا که از کدام راهی به پشتون هم خونی داشت؟ اگر این هم نه بوده، آیا واقعاً مارشال فهیم به این درک ناپخته رسیده بود که گویا و حتی باید پشتون یا افغان رهبری افغانستانی در دست داشته باشد که پیشا ابن نام گذاری هزاران سال به نام های آریانا و خراسان و باختر وجود داشته و صدها سلسله ی سلاطینی غیرافغانی یا پشتونی داشته. کابل شاهانی داشته، تمدن کاپیسی داشته، یادگار بهزادیانی، بودایی و زرتشتی و غزنوی، غوریانی، پارسینی و بلخی و بخارایی و هریروانی و گندهارایی و زاولستانی و ووداشته است؟

شاید هم پندار غلط قدرت را بسپار و راحت باش را به مارشال فهیم تلقین کرده بودند. ولی تجربه ی پسا هم اشتباهات و هم جنایات و هم خطاها نشان دادند که مارشال فهیم، قوت ترسانده یی حتا در قصر سفید شده بود و ذلیل زاد آن را از دهن بوش بازگو کرده و در نتیجه برای ختم هراسی از فهیم هراسی داشتند، افراد امنیتی احمدشاه مسعود را از تأمین امنیت فیزیکی نوکرو جاسوس شان کززی کنار زده و امریکایی ها رابه تأمین امنیت وی گماشتند. قانونی و هیئت هم راه وی که در بن به جاسوسی استخدام شدند.

و، اما، سقوط دادنها یا فروپاشاندن ! تاریخ پرتب و تاب جمهوری ها در افغانستان هرگز سقوط خود شان را تجربه نه کرده اند. مگر این یا تنها جمهوری ها فروپاشانیده شده اند و یا هم کشور با جمهوری فروپاشانیده شده است. ارجند دوره ی حاکمیت استاندار ربانی توسط خودی هایش فروپاشانیده شد. ولی در جمهوری اخیر، این افغان و پشتون بود که کشور را با همه زیرساخت هایش فروپاشاند. فرار غنی ناموس فروش، درست مانند بعضی حزبی هایی بود که بود شان از نه بود شان در دوران ببرک کارمل فقید بهتر بود. عواملی از جمله انحصار قدرت توسط پشتون و افغان در زمان کززی غنی، نادیده انگاری های عمدی دگر اقوام توسط افغان ها و پشتون ها، نابخردی و نادانی های سیاسی، علمی، جغرافیایی، منطقی اشخاصی غیر از پشتون و افغان که در رده های دوم قدرت قرار داشتند. مثل بسم الله محمدی، مارشال دوستم، استاد عطا محمد نور، اسماعیل خان، امرالله صالح، خلیلی، محقق، سرور دانش، (رذل ترین هزاره ی هزاره دشمن و سیاست مدار افغان و پشتون پرست)، خیانت و جاسوسی شخص یونس قانونی و برادران و خانواده اش به دلیل ازدواج با زن پشتون و استخدامش در حاشیه ی کنفرانس بن به حیث جاسوس، دکتر سینتا، غرقه شدن در تجملات ظاهری و زمین چوری، در حالی که پشتون و افغان تمام زیرساخت ها و رو ساخت های اقتصاد و سیاست کشور را دزدیدند، تقررهای چاپلوسانه یی مثل ویس برمک در کرسی وزارت داخله و دکتر تاج محمد و یا تقرر صلاح الدین ربانی در وزارت خارجه، احمدضیا مسعود به جای مارشال فهیم پس از آن که هریک شان صلاحیت تقرریه حیث یک جای دار باشی را هم نداشتند.

اختلافات درون پارسی گفتاری و ازبیک گفتاری و هزاره گفتاری و سودجویی پشتون افغان از این میان، بی اثری و بی کیفیتی و کلا وسنا توران عمدتاً آورده شده ی غیر افغان های معامله گر، غیر از لطیف پدرام، در مجلس ملی و مجلس بزرگان، انحصار سرکوب کننده ی قدرت توسط غنی به حمایت آمریکا و انگلیس در برابر

محمدطاها کوشان

فریمونت، کالیفورنیا

فرمانبران آی اس ای

از این بی مایگان پرهیز باید
به این بیدانشان چنگیز باید
ز همراهان بی جوهر بیرهیز
اگر دشمن بود دانا، تو مستیز
که دانش آخرش دوستی بیآرد
چو بشناختی، خودش مستی بیآرد
اگر بینی تو خر هنگام عرعر
نه معنی دارد و نی لی و نی سر
به فرهنگگی که پرجنگ و ستیزاست همیشه گنگ و هم آن
ستیزاست

خدا دستور فرموده به دوستی
چرا امر خدا را کردی سستی
همین مادر ترا زاداست نیکو
چرا محروم درش کرده یی تو؟
خدا بگذاشت جنت زیر پایش
چرا قمچین زنی بر بند پایش؟
همین میهن که مارا هست مادر
چرا ارزان فروشی ای برادر؟
چرا خون شهیدان پاک نمایی؟
دل ریش یتیمان چاک نمایی
تو روزفخر ماراشام ساختی
تو آی اس آی را شادکام ساختی
چو ایزد کرد نظافت جزایمان
چرا خواهی کثافت از دل و جان؟

که این امر است، تا پرهیز کنی
توزجهل وجوروظلم دوری کنی
تو
کجا فرمود خدا تا ریش بگذار؟
به کوسه با سلی، تو
ریش مگذار
بیک چرخش، توریش کل نمودی
دگر باره، تو سرکل کل نمودی
به گردن کردی باز دهل دوسرا
تو ساز کردی نوای
درد سرا

مگو که بهتر است پشتو زفارس
به بازار آرتوگر، من دُ پارسی
هزار خرمن کنم پیش تو انبار
ز نثر و شعر و فرهنگ و نوشتار
به این دلخوش کنی دعوا نمایی
کتاب گم شده پیدا نمایی!
در آن لاپلا یلات پنهان نمودند
بنام گنج پت، غوغا نمودند
همه شاعر که هیچش نیست پیدا
کتاب گمگشته دیوان نیست پیدا!
همه بی حاصلی از فکر نارس
گه بذر ماومن، کشتزار خارس
چه حاصل زور بیجا ای سیاه باز
مکن باب ستیز باز ای خطا!
باز پژوهش کن برو در باغ دانش
که دانشگاه است هر جایست دانش
چورابعه بشد در بلخ، ناکام
نوشته بر در و دیوار حمام
سند در دفتر و دیوان باشد
نه آنکه در هوا پنهان باشد
چرا با اهل دانش در ستیزید؟
که گاه سره کردن، در گریزید
بیا بگذار هم سنگ حدیقه
و یا گر مثنوی داری به نیفه
به شعر من در آوردی پنهان
چی دارد در کتاب عبدالرحمن!
چو خورشید از ازل تابنده گشته
که گپ حق همیشه پاینده گشته
خدا را بس این دکانداری
دروغ از حد در او پنهان داری
خدا را تخته ای دکان، ببندید
یکی محکم خدا را عهد بندید
که دایم در ره دانش دهید سر
نه بادستور آی اس آی کنید سر

تمام غیر افغان ها، ناتوانی های تأمین رابطه های بین المللی و جهانی توسط نخبه های غیر افغان و غیر پشتون، محافظه کاری های تنها خودم و خانواده ام نزد همه ارکان قدرت غیر پشتون و غیر افغان، ولی به نفع افغان، گپ ناشنوی این قلدران نادان از نظریات چیز فهم های تباری خود شان، متعهد بودن صد در صد همه ی شان به غلامی، ترس و واهمه ی بسیار بی غیرتی بسم الله، وزیر دفاع، سراج، رییس عمومی امنیت، بی غیرتی ۹۹ در صد فرماندهان و استان داران محلی در سراسر افغانستان که هرکاری می توانستند تا دوباره سکان قدرت را از افغان ها به دست بگیرند یا از فروپاشی های عمدی شیرازه های کشور توسط افغان ها و پشتون ها جلوگیری کنند، پستی و دون همتی مدیران قوای مسلح در باور نه داشتن به صفوف قوای مسلح و ارزش نه داشتن خون هزاران هزار جوان تنظیم شده ی غیر افغان و غیر پشتون در قوای مسلح که هر روز کاروان های از شهدای شان به تمام مناطق غیر پشتون در خانه های شان انتقال داده می شدند. آنان برای دفاع از یک پشتون، توسط پشتون دیگر شهید می شدند و پشتون حاکم هم سراسر دسیسه به راه می انداخت تا هر چه جوان غیر پشتون است کشته شود. ضعف عقلانی جنرالان صاحب در سطح وزارت های سکتوری اقتداری نظامی و باور نداشتن شان به حمایت های قدرت های هم سایه یی و منطقه یی پسا گرفتن قدرت، در حالیکه هر کاری امکان داشت نتیجه ی مثبت بدهد. و در نهایت تغییر تصمیم آمریکا از حمایت جمهوریت و تبدیل کردن افغانستان به پرتگاه سقوط آدمیت و حاکم ساختن دوباره ی گروه وحشی طالبانی باز هم پشتون و افغان. نتیجه این که جمهوری سقوط نه کرد، بل که سقوط داده شد، این سقوط حتمی بود. چون آمریکا و اروپا و انگلیس بادران پشتون و افغان طرح نو در مبارزه برضد روسیه به راه انداختند و می خواستند افغانستان را گذرگاه حمله به منافع روسیه تبدیل کنند که نه شد و جنگ او کرایین راره انداختند. در هر حال اگر وزیر دفاع و نیروها ی غیر افغان شهامت می داشتند، طالب سه ساعت هم در کشور بوده نمی توانست و حکومت نظامی راحاکم می ساختند. که نکردند و حالا یک کشور انسان اسیر هیولای وحشت افغانان طالبانی هستند و نچ می برند. / (سرمقاله سایت جاودان)

شرح اشتراک هفته نامه امید

ایالات متحده: ۶ ماه (۴۰) دالر - یکسال (۸۰) دالر

کانادا: ۶ ماه (۴۵) دالر - یکسال (۹۰) دالر

سایر کشورها: ۶ ماه (۵۰) دالر - یکسال (۱۰۰) دالر

Omaid Weekly

12286 Ashmont Ct #202

Woodbridge, VA 22192-7075 U.S.A.

Tel : (703) 491-6321

Email: mkqawi471@gmail.com

ابراز تسلیت

نسبت وفات مرحومه بی بی حاجی حلیمه ایوب، دختر جناب شادروان ملک الشعرا قاری عبدالله خان را در کالیفورنیا به برادرشان جناب دا کتر عبدالواحد قاری و کلیه بازماندگان شان صمیمانه تسلیت می گویم . همکاران امید

پاسداشت فرهنگ ها...

و به رسانه های سنتی و اخباری شان معمولاً مشترک می شدند روز نامه ها و رادیو و تلویزون و اخبار چاپی منبع و مرجع و ملجأ اصلی و واقعی خبر و گزارش و قصه و داستان و جدول های ارائه شده خانه خالی دار ، اطلاعات اخباری و بخش های شعر و ادب و سیاست و کارتون و طنز و مطایبه همه و همه علاقمندان خود را داشت و این ها همه برای شان ارزشناک بود که بدون اخبار صبحانه و کافی (قهوه) را صرف نمی کردند دیجیتال به زندگی مردم رخنه نمود و همه موضوعات را تحت الشعاع قرار داد حتی عکاسی ها و یا عکاسخانه ها دوکان هایش بسته و تخته شد. . یکی از فوتو ژورنالست های عزیز ما می گوید که دوکان عکاسی داشتند که اقلا این وظیفه از هفت نسل برای شان باقی مانده بود و خوب پر عاید هم بود و روی همین اصل و شوق رفت و فوتو ژورنالیزم هم خواند اما شرایط عوض شد دوکان عکاسی بسته شد. تیلیفون همراه و یا تیلیفون دستی هوشمند به سیستم وارده و صادره و همه چیز خاتمه داد تیلیفون همراه هر کس برایش یک دنیا شده است جهان به قریه و دهکده مبدل شد اکنون کلان سالان که از تیلیفون مدرن بالا استفاده ننمایند از قافله عقب می ماند و از روی ناگزیری بسیار شان که در موقعیت صحی خوب اند در پی آموزش و کسب و فراگیری سیستم تکنالوژی مدرن معلوماتی شده اند به نحویکه هر کی در دست کسی از تیلیفون های چپات و یا (بشقابی) که صرف باز می شود و زنگ تیلیفون تماس گر را می رساند در اصل گویا کسر شأن تلقی می گردد و قسمی جا زده می شود که حامل این طور تیلیفون عادی از دنیای دیجیتال فرسنگها و فرسخ ها فاصله دارد لذا هر کس در هر موقعیت سنی که می باشد می خواهد فرا خور برداشت و آموزش خود تا حد که ممکن و مقدر باشد از استفاده این تکنالوجی سر سام آور و سیل آسا مستفید گردد و در این یورش انفجاری دیجیتال آسیب پذیر نگردد و تا حدی که ایجاب می کند و مقدر باشد و ظرفیت پذیرش و آموزش دارد خود راروزتا روزی نیاز بسازد .

زیرا می دانند که عدم توجه و ناهمپی از روند کاری روزانه عقب شان می زند لذا کتاب جدید را که بیشتر انگیزشی و متکی به فن ها و مهارت های قابل ضرورت برای روز نامه نگاری و خیرنگاری و گزارشگری از کهن به نوین و مدرن است تا حدی که مقدر بوده مورد کنکاش قرار داده شده درست است که رشته روزنامه نگاری و خبرنگاری قدیمی و مستحکم است اما برای استحکام آن ، نباید شیوه ها و اسلوب ممکنه و جدید را نا دیده انگاشت باید که در طرز دید و نگرش و روش کاری مدغم اش نمود در این اوضاع و احوال که نشرات چاپی از قلب دموکراسی های دنیا کم تیراژ می شوند و یا هم حذف می گردد و اخبار چاپی بسا کشور های غربی به حد افل رسیده جا دارد که در همین ایالات متحده از جناب محمد قوی کوشان مدیر مسؤل و ناشر گرامی جریده وزین امید تجیل و تجلیل گردد که هفته نامه و دو هفته نامه دوست داشتنی و معتبر و مشهور اکثریت عاشقان مطالعه را هنوز هم به شکل ماهنامه به عاشقان خوانش می رساند و همه همکاران پر مایه و گرانبایه امید در جریان اند که او شان با وجود مد و جزر زمان در همه فراز و فرود مقاوم و کوه صفت پا بر جا باقی مانده که از بارگاه الهی تمنا می نمایم که تن شریف این فرزند برومند را به حفظ و عزت خود داشته باشد دنیای دیجیتال به قفس رینگ و بوکس دعوت میکنند این شد واست شرایط دیجیتال، اما در خط کهن مطبوعات روز نامه نگارانی اند که در شرایط کهن و نوین همواره به زنده ماندن نشرات سنتی با فراگیری امکانات مدرن می پردازند و هیچ رقیبی راهم به میدان کشتی و پهلوانی و بوکس فرا نمی خواهند آرام کار می نمایند و او هم کاری که باید گفت کارستان. (ادامه دارد)

کتاب (یادداشت‌های استادخلیل الله خلیلی) توسط بانوماری خلیلی ناصری و آقای افضل ناصری، به تازگی به زبان انگلیسی ترجمه شده است. علاقمندان میتوانند نسخه آنرا از مرجع ذیل بدست بیاورند :

Memoirs of Khalilullah Khalili: An Afghan Philosopher Poet – A Conversation with his Daughter, Marie (ISBN-13: 978-0615889726, 554 pages, \$19.99) is available in paperback in English and Persian at www.amazon.com.

Maaid Weekly

The Most Widely Read Afghan Publication in the World

Volume 32, Issue No. 6, SETEMBER 21, 2023, ISSN 1098-8777

Founder, Publisher & Editor-in-Chief: Mohammad Qawi Koshan
12286 Ashmont Ct #202, Woodbridge, VA 22192-7075 U.S.A.

Tel : (703) 491-6321 Email : mkqawi471@gmail.com

خاطرات استادان و شاگردان لیسه عالی حبیبیه

بزودی کتابی شامل تاریخچه و خاطرات استادان و شاگردان لیسه عالی حبیبیه همراه با عکسهای تاریخی به چاپ می رسد. علاقمندان لطفاً هر چه زود تر شرح حال و سرگذشت و خاطرات خود را به آدرس هفته نامه امید ویا ایمیل ذیل تا آخر ماه دسامبر ۲۰۲۲ ارسال دارند. تلفون (۷۰۳ ۴۹۱ ۶۳۲۱) mkqawi471@gmail.com
12286 Ashmont Ct #202, Woodbridge VA 22192—7075 U. S. A.

فرازهایی از کتاب تاج التواریخ

چون نمی خواستم با دولت انگلیس بجنگم و دشمن شوم، به تمام نوکران خود دستورالعمل داده بودم که بعد از حصول این اطلاع از جانب مامورین دولت هندوستان که در آن وقت آن جا بودند، فوراً از محل مذکور حرکت نمایند. (دنباله دارد)

جعل تاریخ و تاریخ جعل در افغانستان

جنگ جهانی اول بود که سفیر انگلیس دست رضا خان را گرفت و او را بر تخت سلطنت ایران نشاند. نزدیکتر از آن، ماجرای سقوط حکومت ملی مصدق بود در ایران در ۲۸ مرداد مشهور که انگلیس پسر رضا خان را که در غربت دست از سلطنت شسته بود، دوباره آورد و بر تخت نشاند و او محمد رض اشاه (آریامهر) شاهنشاه ایران شد.

مطالعه این اثر را به همه دوستداران تاریخ وطن توصیه می کنیم. سیاس جناب داکتر مهدی را با روشنگری های تاریخی اش / (اداره امید) نشانی هابرای دریافت کتاب : www.kabulbooks.com info@kabulbooks.com

مشایخ لوگر ...

در کلکته از اثر توجّه خلیفه صاحب هفتاد نفر به لطف پروردگار مسلمان شدند. در سرهند به هدایت مرشد بزرگوارشان به تربیه مریدان پرداخت، در هنگام اعلیحضرت محمدنادرخان بر تخت سلطنت به وطن مراجعت نمودند و به روشنی اذهان مردم و تدریس علوم دینی مشغول شدند. در این وقت نادرخان در قلعه تاج خان ولسوالی محمدآغه برای اوقطعه زمینی بخشید، موصوف در آنجا خانقاه و مسجدی اعمار نمود و تا پای جان در همانجا بازماند.

در سال ۱۳۳۹ ش در اثر توطئه دشمنان دین و وطن جناب خلیفه صاحب به همراهی حضرت پروفیسر صبغت الله مجددی، خلیفه صاحب فیض محمد هونی سیدان، خلیفه صاحب میرعبالستار مشهور به میرصاحب مغل خیل و ملاعبده کلکانی به امر و هدایت سردار محمد داود خان صدراعظم وقت رهسپار سلول های زندان دهمزنگ گردیدند و تا سال ۱۳۴۴ ش چهار سال و هفت ماه زندانی ماندند، بعد از رهایی از زندان هم آرام نشستند و به تعلیم خلق الله پرداختند.

جناب خلیفه صاحب بروزه شنبه ۷ سرطان ۱۳۴۷ ش در صدسالگی در منزل خود (قلعه تاج خان) ولسوالی محمدآغه چشم از جهان پوشیده بر حمت حق پیوست و در همانجا دفن گردید. روحش شاد و یادش گرامی باد!

چه خوش گفت درویش کوتاه دست

که شب توبه کرد و سحر گاه شکست گراو، توبه بخشد بماند درست که پیمان مایی ثبات است و سست شب تاریک، دوستان خدا می بتابند چون روز رخشنده این سعادت بزور بازو نیست تا نبخشند خدای بخشنده (سعدی) /

بحث برادران تورک تبار و اوزبیکان کاملاً جداست که صاحبان اقتدار هم بودند. استاد ربانی پسا احمدشاه مسعود، حتا در نزد شهروندان بدخشان هم پایگاه نیافت و هر کسی او را فروخت به شمول صلاح الدین پسرش. کسانی که حالا استاد ربانی را توصیف می کنند یا نسل جوان اند، یا درمانده ها و سرخورده. های سرکشسته جمهوری های ناکام که افغان و پشتون که شناسه و هویت و غیرت خود را فدای قدرت های بی صلاحیت کردند. آن چه افغان و پشتون دزدید، چپاول کرد و به تاراج برد، همه دار و نه دار سراسر کشور در روی زمین و زیر زمین جغرافیای ما بود. آن چه دزدی، خود فروخته های شخصیتی غیر پشتون به پشتون بود کاهی از کوهی نه بود. ولی پروپا کندی اثرگذار پشتون یا افغان بر ضد آنان، گوش فلک را گر کرد. مارشال فهیم از شکست تاجیکان و غیر افغان ها و پشتون ها در بن اول نه تنها تجربه نگرفت که آنرا حمایت هم کرد. نه مارشال فهیم و نه مارشال دوستم و نه مارشال و نه مارشال محقق و نه مارشال ضیای مسعود یا مارشال احمد ولی مسعود یا مارشال صلاح الدین ربانی و همه های شان یادی هم نه کردند که چرا خلیل زاد افغان و پشتون در جلسه ی بن مداخله کرد و ستار سیرت را از کرسی کنار زد تا کرسی بی سواد و از پدر پدر جاسوس را به کرسی رهبری افغانستان نصب کند. یا مارشال فهیم وارکان صاحب صلاحیت همراه شان

برگردان یا برگشتن هوش و ذهن مارشال قسیم فهیم جانشین احمدشاه مسعود بعنوان رهبر جبهه متحد ملی و جبهه مقاومت ملی برای انصراف از احیای حکومت و نظام بر مبنای غیرپشتون و غیر افغان محوری، پرسش های بی پاسخی اند که منجر به حبس استاد ربانی در فابریکه ی نساجی گل بهار شده بود. قانونی و هیئت همراهش که برای اولین بار زرق و برق مفش هتل در بن آلمان را دیده و محو آن شده بود، آهسته آهسته در طی چند هفته مقاومت به یک جاسوس تمام عیار استخدام شده ی پول بگیر و ثروت بیاندوز و خیانت تبدیل شده و هیچ چیزی غیر از پول اندیشی و تجمل نشینی استخباراتی چند هفته بی برایش ارزش نداشت. بویژه که او داماد افغان ها هم است. قانونی، در این هتل، استقلال و تمامیت ارضی را که حیثیت ناموسش را داشت فروخت و به استاد ربانی، رهبرش اعتنائی نکرد. این جا عکس های هتلی را ببینید که قانونی را فریب داد و جاسوس ساخت.

از جاسوس شدن ها در بن تا نادانی های منجر به سقوط جای گاه و پای گاه تاجیکان و پارسی زبانان در افغانستان!

آن گونه که اهالی خرد و آگاهی های سیاسی می دانند، هیچ برآیندی از هیچ تصمیم گیری های جمعی حتا در پیشرفته ترین و دموکرات ترین و خدمت گار ترین نظام های جهان به گونه ای کامل همه گانی نه شده و مردمان جهان بیش تر در جریان عمومی گفتاری قرار می گیرند. این مکنونات وقتی می توانند به گونه ای واقعی و حقیقی به مردم برسند که یکی از ارکان حاضر در یک گروه تصمیم گیری، از بسم الله گفتن تا آمین خواندن و وجدان خود را زیر پا نکند و روایت های موبه به موی بدون دروغ و بدون کم و زیاد به مردم بدهد. موردی که انتظار عملی شدن آن از مهره های اساسی بن اول جز یک توهم، چیزی نیست. فیصله های بن هر چی بوده باشند، منفعت های بزرگ کشوری آن غیر از ۹۹ درصد افغان یا پشتون به کسی ملت افغانستانی نه رسیده است. گروهی هم که خود خواسته غلامان دربار شدند، آگاهی راهی بردی و سیاسی نه داشتند، تاریخ را نه می دانستند، از علم و آگاهی کافی برای سیاست ورزی بهره مند نه بوده اند و ما تا کنون از هیچ کدام شان یک مقاله ی تحلیلی یا تفصیلی هم نه خواندیم. چه رسد به کتاب نویسی های شان. شایع ترین نام دانایی در میان آنان، یونس قانونی بود. که من بارها گفته ام یک بار از قانونی دعوت کنید برای یک مناظره ی علمی سیاسی. غیر از چند جمله بندی تکراری که تنها بی سوادان را مکتب می کند، چیزی دیگری از وی دستیاب نه می شود. عبدالله که آموخته دیده ی مدرسه یی درست نیست، دانشگاه را که تنها ثابت نام کرده بود و چیزی نمی داند. فرماندهان دگر جهادی به همین گونه. مارشال فهیم که فرمانده جنگ جوی جبهات بود و بارها من صحبتهايش را شنیده ام، در امور دینی آموخته هایی به توانایی خودش داشت و در ادبیات عرفانی هم ورود میانه داشت.

امرالله صالح غیر از انگلیسی، نه به امور سیاسی و دیپلماسی بلد بود و نه هم از تاریخ چیزی می دانست. در گروه روم تنها دو نفر صاحبان خرد بودند. یکی دکتر سیدمخدوم رهین و دیگری هم ستار سیرت بود. پشتون یا افغان، برای اقتدار آوری نیازی به علم آموزی نه داشتند و نه دارند و سازمان های جاسوسی که ایشان را استخدام کرده اند، خود برای شخصیت سازی ها شان کار می کنند، مانند غنی بابای فراری و غنی. درک عمومی جامعه ی افغانی بیش تر از همان هایی است که رهبران شان می گویند. غیر افغان هایی که چیز فهم بودند جمع یکی دو درصد افغان یا پشتونی که واقعا آگاه و صاحب خرد و اندیشه بودند و هستند، هرگز در مکان های تصمیم گیری یا رده های اثرگذار اجرایی و رهبری گماشته نه شده اند. شهرنشینانی مثل سیاف، منافع شخصی شان را نسبت به هر چیزی ترجیح داده اند و کابل که زادگاه اصلی شان است را به ویرانه تبدیل کرده و هرگز سخنی برای شهروندی بودن به زبان نیاوردند و بیش تر از همه در کشتار کابلی های شان دست داشتند. در اقامت گاه های و گذرگاه های قدرت شان حتا یک نفر کابلی غیر پشتون یا افغان دیده نمی شد. در حالیکه برای سیاف نزدیکتر از کابلی ها هیچ کسی نمی توانست باشد. رهبران اهل تشیع که غیر از مذهب خود شان، هرگز چیزی به نام برادران هم شهری و شهروند هم زبان ارزش نداشته و ندارد. با آنکه بیش ترین های شان کابلی و همه ی شان پارسی گفتارند. مثل خلیلی و محقق و کاظمی و کیانی و ده ها تای دگر.

جمهوریت سقوط نکرد...

شمردن حقوق دگران، تجاهل افغانی نادانی که خود شان مملکتی دگران مردم را دزدیده اند و سرزمینی را غصب کرده اند، داشتن تحصیلات و سواد، رعایت حقوق زن و مرد ننگ نادانی پنداشته شده و انتحاری بودن و تروریست بودن و آدم کش بودن، بی سواد بودن، جاسوس بودن به کشور های قدرت مند، مناعت و غیرت و ناموس فروشی افتخار شان است. در نتیجه، افغان عام خود را هم نسل به نسل هر چه و چی بد است آموزش می دهند. کشورهای استعمارگر و استعمارگر هم همین گونه حکام را برای برآورده شدن اهداف شان حمایت مستقیم و غیرمستقیم می کنند. مثال های مستقیم آنان، دکتر نجیب برای شوروی سابق و کرزی و غنی و همه افغان های جاسوس چون جلالی و خلیل زاد که حتا به قصر سفید راه داده شده اند و در معادلات و معاملات سیاست های آنها و به نفع آنها عمل می کنند. قوت دست گاه های بزرگ پروپا کاندای غرب و شرق هم در خدمت آنان است که اثرات مثبت به دزدان قبیله ی پشتون و افغان دارند. و اثرات منفی شان برای مردم ما محسوس استند. می ماند بحث غیر افغان های وطن فروش تر از افغان و پشتون سیاسی. برای این گروه غیر افغان یک بدبختی بزرگی ست که نوکران، نوکران اند. یعنی دسته های تبرهای قطع کننده خودی از درختان خودی. گروهی که دکتر نجیب را بر ضد حاکمیت تاجیکان تحت رهبری شادروان ببرک کارمل کمک کردند. و ما، دو ماه پیش بخشی از نام های شان را افشا کردیم، از همین قماش خابن به قوم و قبیله و زبان و قدرت فارسی خود و خادم به پشتون افغان بودند و تا حال هم توبه نه کرده و نه می کنند. از ورای بسیاری معلومات های دو دهه و اندی پسین استنباط می گردد گروهی که پیشا یازدهی سپتامبر، توطئه ی ترور احمدشاه مسعود را از خودی های تاجیک تبار به هم کاری سیاف عملی کردند، کسانی بودند مثل عبدالله و انجنیر عارف و امرالله و قانونی و دیگران غیر افغان. ولی آلوده و خابن. پسا یازده سپتامبر بود که بخت دانایی پول پرستی درب دل بسیاری ها را در افغانستان تحت اشغال دور طالبان دق الباب کرد. اقدام به ظاهر سرنگونی طالبان در زمان بوش پسر، بخشی از برنامه هایی بودند که انگلیس و اروپا هم به آن موافقت نشان دادند. ولی تجربه نشان داد که کنار زدن یک افغان و حاکم ساختن افغان دگر بالای مردم، نتیجه ی یک عمر جاسوسی افغانان مقیم امریکا و اروپا به ویژه زلمی ذلیل زاد و علی احمد جلالی بود و جواسیس دگری مثل ادریس رحمانی غیر افغان و کرزی و غنی و صدها تای دگر شان، موش های گوش به هوش دار تلک بادر های های شان بودند که چه گونه با عبدالله جاسوس ناموس فروش ارتباط داشته باشند و جانشین احمدشاه مسعود را هم به دام خود شان ببندازند؟ آن گونه که بعد ها افشا شد، احمدشاه مسعود از استخدام عبدالله به حیث جاسوس سی آی ای، اطلاعاتی را دریافت کرده بوده است. این که چرا بر ضد او اقدام نه کرده و تنها یک هوش دار داده بودش، را کسی یا نه می داند یا نه می گوید. مأمون در این باره توضیح بیش تری داده است. حمله ی امریکا و متحدانش بر افغانستان و راندن طالبان از معرکه گاه افغانستان و حاکم شدن نیروهای جبهه ی متحد ملی که افغانها آنرا شمالی تلواله میگویند، یک بخت گشاده شدن بسیار طلایی زمانی برای غیر افغان ها بود که آقای فهیم جانشین فرمانده احمدشاه مسعود در رأس قدرت قرار گرفت. ولی یانخواست یانتوانست یا درک نه کرد آن را قوام ببخشد. در مورد معاملات پشت پرده ی توافقی جبهه ی متحد ملی افغانستان با ائتلاف جهانی را هیچ کسی به صورت کامل و تمام نه می داند. فکر می کنم که حتا اگر اسناد مربوط به آن از طبقه بندی محرمانیت خارج و همه گانی هم شوند، حقیقت را بر ملا نمیکنند.

آن چه را من به عنوان اولین مقاله ی پسا سقوط دادن طالبان در جریده ی مجاهد مربوط جمعیت اسلامی نوشتم، اولین و مفصل ترین مقاله ی ساختار شناسی طالبان بود. در آن مقاله، من همه چند و چون تشکیل نیروهای چند ملیتی تروریستی طالبانی را توضیح داده ام. بخش مهم دیگری که گویا جمهوری را در افغانستان برای بار سوم اساس گذاشت، تکت لاتریبی بود که قانونی وطن فروش را در بن آلمان برنده ساخت و شاخ تازه در حال نمو گیری چند بار افول تاج و تخت پارسی گفتار ها را شکست.